

# سرمایه‌داری، خودکارسازی و سوسیالیسم: کارل مارکس در باب فرایند کار\*

کامران نیری



## مقدمه

در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، هنگامی که دانشجوی مقطع کارشناسی در رشته‌ی علوم کامپیوتر در دانشگاه تگزاس در آستین بودم، از سوسیالیست جوان دیگری که گمان می‌بردم بیشتر از من خوانده باشد، پرسیدم: «سوسیالیسم چیست؟» ما در کافه‌ای نشسته و مشغول صبحانه خوردن بودیم. او درحالی که لیوان آب‌پر تقال خود را به سمت دهانش گرفته بود، اعلام کرد: «در سوسیالیسم، از شیر آب برای همگان شربت پر تقال جاری خواهد شد!»

وقتی امروز به آن گفتگوی کوتاه می‌اندیشم، احساس می‌کنم که شاید پنداره‌ی دوست من از سوسیالیسم بیشتر به رنگ‌وبوی موج طولانی و فور و رونق سرمایه‌داری آغشته بود، عصر طلایی سرمایه‌داری که پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد و با رکود جهانی در سال‌های ۱۹۷۳-۷۵ به پایان رسید، تا این فرض مارکسی که بهره‌وری هر چه بالاتر نیروی کار، پایه و اساس مادی را برای سوسیالیسم مهیا می‌کند.

همان‌طور که می‌دانیم، رکود جهانی سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۵ سرآغاز موجی طولانی از افول نسبی اقتصادهای سرمایه‌داری صنعتی بود. نرخ رشد اقتصادی ایالات متحده که در دوره‌ی ۱۹۵۰-۷۳ به‌طور متوسط بالغ بر ۲/۵٪ می‌شد، در ۱۹۷۳-۲۰۰۷ به‌طور متوسط تنها ۱/۹۳٪ بود. (نک. پی‌نوشت ۱) «رکود بزرگ» که در دسامبر ۲۰۰۷ آغاز شد، این روند را بدتر کرد، زیرا نرخ بیکاری در اکتبر ۲۰۰۹ به ۱۰٪ رسید. نه سال طول کشید تا نرخ بیکاری در دسامبر ۲۰۱۷ به ۴/۱٪ برگردد. به‌علاوه، در ماه مه ۲۰۱۸، درصد بزرگسالان در عنفوان سال‌های کاری آن‌ها ۷۹/۲٪ بود که در سطحی پایین‌تر از ۸۰/۳٪ در اوایل سال ۲۰۰۷ قرار داشت (ایروین،<sup>۱</sup> ۲۰۱۸). خوش‌بینی نسبت به آینده، جای خود را به بدبینی داده است که نه تنها همراه با محو چشم‌اندازهای اقتصادی بهتر برای نسل‌های جوان‌تر است، بلکه بحران جهانی که آینده‌ی بخش اعظم حیات بر کره‌ی زمین را تهدید می‌کند، نیز به آن دامن زده است.

طبقات حاکم سرمایه‌دار با نتولیرالیسم به این وضعیت پاسخ داده‌اند؛ حمله‌ای گسترده علیه سطح زندگی و سازمان‌های مردم کارگر، به‌ویژه اتحادیه‌های کارگری، برای وارد کردن هر چه بیشتر حیات اجتماعی به درون سپهر روابط بازار، ازجمله با

کاهش کارکردهای دولت از طریق قطع برنامه‌های اجتماعی و خصوصی‌سازی. در سیاست، حرکت آهسته اما پیوسته‌ای در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی به‌سوی جناح راست وجود داشته است. احزاب سیاسی راست‌گرا و راست افراطی به‌طور فزاینده‌ای به کانون سیاست سرمایه‌داری در غرب منتقل شده‌اند. شعار اصلی آن‌ها این است که بسیاری از نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، به‌ویژه بیکاری، ناشی از مہاجرانی است که برای دهه‌ها به‌عنوان منبع نیروی کار ارزانی بدون هیچ‌گونه حقوق مدنی یا انسانی مورد استفاده قرار گرفته‌اند و آن‌ها را می‌توان به میل خود به کار گرفت یا اخراج کرد. در ایالات متحده، این مسئله یکی از ارکان اساسی کارزار ریاست‌جمهوری راست‌گرای دونالد ترامپ و محور برنامه‌ی ناسیونالیست اقتصادی (سفیدپوست) او بود. (نک. پی‌نوشت ۲) در مقابل، سیاستمداران لیبرال و بخش اعظم تحلیلگران اقتصاد کلان با طرح این ادعا به مخالفت برخاستند که نرخ بالای بیکاری عمدتاً به دلیل رشد فناوری است.

این روزها گزارش‌های زیادی در مورد ظهور «اقتصاد گیگ»<sup>۲</sup> به گوش می‌رسد (برای تعریف، نک. پی‌نوشت ۳) که برخی آن را دلیل بحران خانواده‌های کارگری می‌دانند، گرچه دامنه و میزان تأثیر آن بر بازار کار هنوز محل مناقشه است. (برای بحث مختصر، نک. پی‌نوشت ۴) باین‌حال، اختلاف اندکی در این باره وجود دارد که روند خودکارسازی<sup>۳</sup> در حال شتاب گرفتن است. مک‌کینزی اند کمپانی،<sup>۴</sup> شرکت مشاوره و پژوهش اقتصادی، در گزارش ماه مه ۲۰۱۷ با پیمایش ۴۶ کشور که حدود ۸۰ درصد نیروی کار جهانی را نمایندگی می‌کنند و بررسی بیش از ۲,۰۰۰ فعالیت کاری نتیجه می‌گیرد: «حدود ۶۰ درصد از همه‌ی مشاغل، دست‌کم ۳۰ درصد از فرایند کار را می‌توان بر اساس فناوری‌های موجود خودکار ساخت.»

در این جستار، بر پایه‌ی نقد اقتصاد سیاسی مارکس استدلال خواهیم کرد که خودکارسازی، شامل روباتیک‌سازی و رشد «اقتصاد گیگ»، گرایش تاریخی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است که عمیقاً ریشه در پویایی انباشت سرمایه و فرآیند کار دارد. (نک. پی‌نوشت ۵) در بخش ۱، من رئوس نظریه‌ی مارکس را در باب خودکارسازی که از پویایی انباشت سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد، ترسیم می‌کنم. در بخش ۲، به‌اختصار

به بحث در مورد نحوه‌ی ارتباط نظریه‌ی خودکارسازی مارکس با نظریه‌ی انقلاب سوسیالیستی او می‌پردازم. در بخش ۳، به برخی از جوانب توسعه‌ی تاریخ سوسیالیستی و نظریه‌ی خودکارسازی اشاره می‌کنم که تا حد زیادی بازنمود عدول از نقد مارکس بر آن هستند؛ با استثنای قابل‌توجه اثر هری بریورمن<sup>۵</sup> به نام کار و سرمایه‌ی انحصاری<sup>۶</sup> (۱۹۷۴). در بخش ۴، بحث را با برخی از سؤالات کلیدی به پایان می‌رسانم که نظریه‌ی خودکارسازی مارکس راجع به کوشش برای تدوین نظریه‌ی سوسیالیسم بوم‌شناختی مطرح کرده است که نظریه‌ای یکپارچه را در مورد جامعه‌ی انسانی به‌عنوان بخشی از بوم‌سازگان سیاره‌ی زمین و نه سرور مطلق آن در نظر می‌آورد.

## ۱. نظریه‌ی خودکارسازی سرمایه‌داری مارکس

همان‌طور که رزا لوکزامبورگ در کتاب *اقتصاد چیست*<sup>۷</sup> (۱۹۷۰/۱۹۰۷) - مجموعه‌ای از سخنرانی‌های او برای اعضای حزب سوسیال‌دموکرات آلمان که پس از مرگ وی منتشر شد - استدلال می‌کند، اقتصاد به‌منزله‌ی یک علم همراه با ظهور شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به وجود آمد، زیرا مناسبات اقتصادی میان مردم در شیوه‌های تولید پیش‌سرمایه‌داری، شفاف بودند و مناسبات بازار عمده نبودند. مارکس شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را با گسترش بازار برای کالاهای سرمایه‌ای، نیروی کار و کالاهای مصرفی و تجملی، و تولید برای سود، تعریف می‌کرد. بنابراین، روابط اقتصادی از طریق عملکردهای بازار به‌مراتب پیچیده‌تر و رازآمیز می‌گردند. این امر باعث پیدایش اقتصاد سیاسی کلاسیک شد؛ علم بورژوازی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در حال ظهور که شماری از نظریات را درباره‌ی ارزش و انباشت، بسط و گسترش داد. بااین‌حال، اقتصادسیاسی‌دانان کلاسیک به دلیل تعهد خود به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، قادر به فراتر رفتن از رازآمیزگری روابط بازار سرمایه‌داری نبودند. (نک. پی‌نوشت ۶) اثر اصلی مارکس، سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی و اساس اقتصادی جامعه‌ی مدنی ارائه می‌دهد. سهم کلیدی او تحلیل ارزش اضافی به‌عنوان منبع سود سرمایه‌داری خلق‌شده در طی فرآیند تولید بود.

اما چرا مارکس نقد خود از اقتصاد سیاسی را بر شیوه و فرآیند تولید متمرکز ساخت؟ همان طور که [گئورگی پلخانف](#) فیلسوف مارکسیست روسی به تفصیل توضیح می‌دهد (۱۹۰۱؛ برای شرح طولانی‌تر و مفصل‌تر، نک. ۱۸۹۵)، پاسخ در نظریه‌ی تاریخ مارکس نهفته است. این نظریه که همچنین به‌عنوان برداشت ماتریالیستی از تاریخ شناخته می‌شود، تصریح می‌کند که شیوه‌ی تولید، فرایند عمومی حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. همان‌طور که مارکس و انگلس در پیشگفتار مقدمه‌ی *بر نقد اقتصاد سیاسی* بیان کردند، «آگاهی انسان‌ها نیست که وجودشان را تعیین می‌کند، بلکه وجود اجتماعی آن‌هاست که آگاهی‌شان را تعیین می‌کند.» (مارکس و انگلس، ۱۸۵۹: صص. ۳۶-۳۷) بنابراین، تمرکز مارکس بر فرآیند تولید سرمایه‌داری است که شامل دو فرآیند متفاوت می‌شود: فرآیند کار که ارزش مصرفی در آن برای بازار تولید می‌شود، و فرآیند ارزش‌افزایی که در آن، ارزش کالا (ارزش محصول) در بازار و ارزش اضافی تصاحب‌شده توسط سرمایه‌دار به‌عنوان سود تحقق می‌یابد. (نک. پی‌نوشت ۷) در شرایط عادی، سپس سود خالص مجدداً به‌عنوان بخشی از سرمایه‌ی جدید و افزایش‌یافته سرمایه‌گذاری می‌شود که به بازتولید گسترده‌ی سرمایه می‌انجامد. فرآیند انباشت به این ترتیب شکل می‌گیرد. برای هدف این جستار، من بر فرایند کار تمرکز می‌کنم.

## ارزش اضافی

با این حال، اقتصاد سیاسی کلاسیک نظریه‌ای شسته‌ورفته درباره‌ی سود صنعتی نداشت. بسط و گسترش نظریه‌ی ارزش کار مارکس متمرکز بر این کشف او است که نیروی کار، «کالای ویژه‌ای» است که «ارزش مصرفی آن از ویژگی منشأ ارزش بودن برخوردار، و بنابراین، مصرف شدن بالفعل آن همانا شیئیت‌یافتگی<sup>۸</sup> کار» است. (مارکس، ۱۹۷۶/۱۸۶۷: ص. ۲۷۰)<sup>۹</sup> مارکس برای نشان دادن این که نیروی کار منشأ ارزش اضافی و در نتیجه سود صنعتی است، فرض گرفت که همه‌ی کالاها، از جمله نیروی کار، به ارزش خود مبادله می‌شوند، موضوعی که در درازمدت صادق است. برای این که بفهمیم چگونه، چرخه‌ی تولید صنعتی را که طبق نمودار فرآیند زیر تعریف شده است، در نظر

بگیرید که (۱)  $M$  و  $M'$  سرمایه‌ی پولی‌اند،  $C$  (مواد خام، ابزارهای کار، نیروی کار) و  $C'$  (محصول) کالاها هستند، و  $P$  تولید را مشخص می‌کند.

$$M - C \dots P \dots C' - M' \quad M' > M \quad (1)$$

با حرکت از چپ به راست، این نمودار فرآیند استحالی سرمایه‌ی پولی  $M$  سرمایه‌دار صنعتی را نشان می‌دهد. شرکت سرمایه‌دار،  $C$  که وسیله‌ی تولید است (ماده‌ی خام و ابزار کار) و نیروی کار (نک. پی‌نوشت ۸) را می‌خرد و فرآیند تولید  $P$  را مدیریت می‌کند. (نک. پی‌نوشت ۹) نتیجه محصول  $C'$  است که در بازار به بهای  $M'$  فروخته می‌شود. آشکارا اگر سرمایه‌دار صنعتی بخواهد سودی ببرد،  $M'$  باید بزرگ‌تر از  $M$  باشد (به‌طور دقیق‌تر، باید از  $M$  به‌اضافه‌ی بهره با نرخ رایج بر پول-سرمایه‌ی وام گرفته‌شده  $M$ ، و اجاره‌ی زمین برای مکان تولید برای مدت‌زمان ارزش‌افزایی سرمایه، بیشتر باشد). (مارکس، ۱۸۶۷: ص. ۲۵۵) البته، تمام سرمایه‌داران منفرد موفق به کسب سود نمی‌شوند و برخی از آن‌ها به ورشکستگی می‌افتند. اما در اقتصاد سرمایه‌داری من‌حیث‌المجموع، مجموع درآمد سرمایه‌دار صنعتی،  $M'$ ، بیشتر از سرمایه‌ی پولی پرداخت‌شده،  $M$ ، است که به سود برای طبقه‌ی سرمایه‌دار منتهی می‌شود. به خاطر رقابت سرمایه‌داری درون و میان صنایع و بخش‌ها، کل ارزش اضافی تولیدشده در کل صنایع در طی فرآیند شکل‌گیری نرخ عمومی سود (در کل گستره‌ی اقتصاد) در بین بخش‌های اقتصادی توزیع می‌شود. (مارکس، ۱۸۹۴/۱۹۸۱: فصل ۸-۱۰) بر این اساس، شرکت‌های سرمایه‌داری که تولیدشان مادون شرایط تنظیم‌کننده‌ی تولید است - آن‌هایی که هزینه‌های بالاتر بازتولید (با احتساب کیفیت) را در صنعت دارند (شیخ، ۲۰۱۶: ص. ۲۶۵) - نرخ سود کمتری نسبت به نرخ عمومی سود عایدشان می‌شود. یعنی شرکت‌های بیشتر رقابتی، بیشتر دریافت می‌کنند و شرکت‌های کمتر رقابتی، کمتر. بنابراین، خاستگاه سود سرمایه‌دار، ارزش اضافی تولیدشده در فرآیند تولید با به‌کارگیری قدرت مولد ثروت طبقه‌ی کارگر است؛ یعنی ارزشی که مافوق و ورای ارزش وسیله‌ی تولید (ماده‌ی خام، ماشین‌آلات) با استفاده از نیروی کار (کارگر) تولید می‌شود. علاوه بر این، جستجو برای سود اضافی، سود فراتر و مافوق نرخ عمومی سود، فناوری‌های صرفه‌جویی در نیروی کار و در نتیجه، خودکارسازی را به‌پیش می‌راند.

## استثمار

برای تحلیل و نظریه‌پردازی راجع به فرآیند خودکارسازی، لازم است که فرآیند استثمار نیروی کار مورد کندوکاو بیشتری قرار گیرد. همان‌طور که مارکس استدلال کرد، «ارزش نیروی کار همانند هر کالای دیگر بر اساس زمان کار لازم برای تولید و بنابراین، بازتولید این کالای ویژه تعیین می‌شود.» (مارکس، ۱۸۶۷: ص. ۲۷۴) و همچنین «عنصری تاریخی و اخلاقی» را در تعیین ارزش نیروی کار تشخیص داد. نیازهای طبقه‌ی کارگر، «خود محصول تاریخ است و بنابراین تا حد زیادی به سطح تمدنی که یک کشور به آن دست یافته، وابسته است.» (همان: ص. ۲۷۵) <sup>۱۲</sup> (نک. پی‌نوشت ۱۰) بنابراین، ارزش نیروی کار توسط عوامل تاریخی، نهادی و فنی، تعیین می‌شود.

مارکس (۱۸۶۷، فصل ۱۰) برای تحلیل استثمار سرمایه‌دارانه‌ی کارگران، کار روزانه را به دو بخش تقسیم کرد: زمان کار لازم و زمان کار اضافی. اولی مدت‌زمان موردنیاز برای تولید معادل ارزش نیروی کار (V) و دومی مدت‌زمان صرف‌شده در تولید اضافی، یعنی ارزش اضافی (S)، است. مارکس نرخ استثمار کارگر (که نرخ ارزش اضافی نیز نامیده می‌شود) را به‌عنوان نسبت زمان کار اضافی به زمان کار لازم،  $S/V$ ، تعریف کرد. بدیهی‌ست که با توجه به مدت ثابت زمان کار لازم (V)، هر چه روز کاری طولانی‌تر باشد، زمان کار اضافی (S) بیشتر خواهد بود و نرخ ارزش اضافی  $S/V$  بالاتر خواهد رفت. با توجه به این موضوع، مارکس میان دو نوع استخراج ارزش اضافی از کارگران تمایز قائل می‌شود: مطلق و نسبی.

## ارزش اضافی مطلق

*ارزش اضافی مطلق* (مارکس، ۱۸۶۷، بخش سوم) با مراحل اولیه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری همراه است. (نک. پی‌نوشت ۱۱) مارکس این مراحل را در مورد اروپای غربی، به‌ویژه انگلستان، تحت مطالعه قرار داد که در آن، تولید به شکل «همیاری» <sup>۱۳</sup> درمی‌آمد. او «همیاری» را «نقطه‌ی آغاز تولید سرمایه‌داری» نامید، جایی که

شمار بزرگی از کارگران که با هم، در یک زمان، در یک مکان (یا به عبارت دیگر، در قلمرو واحدی از تولید) برای تولید یک نوع کالا تحت فرمان یک سرمایه‌دار با هم کار می‌کنند... (همان: ص. ۴۴۱)<sup>۱۴</sup>

«تولید کارگاهی»،<sup>۱۵</sup> توسعه‌ی بیشتر «همیاری» است.

... از ترکیب پیشه‌های مستقل و متفاوت زاده می‌شود. این پیشه‌ها در نقطه‌ی معینی استقلال خود را از دست می‌دهند و یک‌سویه می‌شوند تا آنجا که فقط به عملیاتی جزئی و مکمل در فرایند تولید یک کالای ویژه بدل می‌گردند... آن پیشه را به عملیات جزئی و گوناگون تجزیه و منفرد می‌سازد و تا آنجا آن‌ها را مستقل می‌کند که هرکدام به کارکرد اختصاصی کارگری مشخص بدل می‌شوند. (همان: ص. ۴۵۷)<sup>۱۶</sup>

مارکس که آن مرحله را «دوره‌ی تولید کارگاهی» می‌نامید، معتقد بود که «همیاری» و «تولید کارگاهی» در انگلستان از اواسط سده‌ی شانزدهم تا ثلث آخر سده‌ی هجدهم کارکرد داشتند. (همان: ص. ۴۵۵)<sup>۱۷</sup>

## ارزش اضافی نسبی

برای مارکس، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در انگلستان زمانی تفوق یافت که تبعیت واقعی کار<sup>۱۸</sup> جایگزین تبعیت صوری کار<sup>۱۹</sup> شد. «صورت مبتنی بر ارزش اضافی مطلق همان چیزی است که من تبعیت صوری کار از سرمایه می‌نامم، چراکه فقط به‌طور صوری از شیوه‌های تولید قبلی متمایز است...» (مارکس، ۱۹۷۷/۱۸۶۴: ص. ۱۰۲۵).

مارکس استدلال کرد که برای این که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در هر صورت‌بندی اجتماعی (کلاژی از شیوه‌های تولید مختلف در یک واحد اقتصادی، معمولاً یک کشور) تسلط یابد، ضروری است که استخراج/ارزش اضافی نسبی جایگزین ارزش اضافی مطلق شود، یا به بیان متفاوت، تبعیت واقعی کار جانشین تبعیت صوری کار شود.

با تبعیت واقعی کار از سرمایه، تمام تغییرات در فرآیند کار که از پیش مورد بحث قرار گرفته‌اند، اکنون به واقعیت می‌پیوندند. نیروهای اجتماعی بارآور کار/اینک توسعه می‌یابند، و با تولید در مقیاس بزرگ، کار بست مستقیم

علم و فناوری نیز به همراه می‌آید. از یک سو، تولید سرمایه‌داری اکنون خود را به عنوان شیوهی تولید در نوع خویش مستقر کرده و شیوهی تولید جدیدی را به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، این شیوهی تولید خودش به پایه و اساس توسعهی مناسبات سرمایه‌داری شکل می‌دهد. بنابراین، صورت درخور آن مناسبات، مرحله‌ای معین در فرگشت نیروهای بارآور کار را پیش‌فرض می‌گیرد. (مارکس، ۱۹۷۷/۱۸۶۴: ص. ۱۰۳۵؛ مجموعه‌ی دوم و سوم حروف ایتالیک متعلق به من هستند)

تبعیت واقعی کار با انقلاب صنعتی انگلستان به تحقق پیوست که مستلزم استفادهی عمومیت‌یافته از ماشین‌ها در تولید سرمایه‌داری بود (مارکس، ۱۸۶۷: ص. ۴۹۷). در پاسخ به ابراز ناامیدی جان استوارت میل در *اصول اقتصاد سیاسی*<sup>۲۰</sup> (۱۸۴۸) از این که «اختراعات مکانیکی که تا به امروز انجام شده، به نحوی از رنج روزمره‌ی هیچ انسانی کاسته باشد»، (به نقل از مارکس، ۱۸۶۷: ص. ۴۹۲) مارکس نوشت:

اما کاربرد ماشین‌آلات در سرمایه‌داری به هیچ‌وجه چنین هدفی نداشته است. ماشین‌آلات مانند هر نوع تحول دیگری در بهره‌وری کار، باید کالاها را ارزان و آن بخش از کار روزانه را که کارگر برای خود انجام می‌دهد کوتاه‌تر کند تا آن بخش دیگر از کار روزانه که به رایگان به سرمایه‌دار می‌دهد، طولانی‌تر شود. ماشین‌آلات وسیله‌ای برای تولید ارزش اضافی هستند. (همان) (نک. پی‌نوشت ۲۱/۱۲)

باید اشاره کنم که برای مارکس، ماشین فقط یک افزار در میان افزارهای دیگر نیست: «هر ماشین پیشرفته‌ای از سه بخش اساساً متفاوت تشکیل می‌شود: دستگاه موتور، دستگاه انتقال‌دهنده و سرانجام ماشین‌ایزار یا ماشین کار». (همان: ص. ۴۹۴)<sup>۲۲</sup>

## ماشین‌آلات و فرایند کار

در «فصل در باب سرمایه» در کتاب *گروندریسه*، مارکس بیشتر درباره‌ی خودکارسازی و تأثیر آن بر فرایند کار، حرف برای گفتن دارد. او می‌نویسد:

هنگامی که وسایل کار درون فرآیند تولید سرمایه گنجانده می‌شوند، رشته‌ای از دگردیسی‌ها را از سر می‌گذرانند تا سرانجام به‌صورت ماشین درمی‌آیند یا درواقع به‌عنوان نظام خودکار ماشین‌آلات ... آن نظام را خودکاره‌ای،<sup>۲۳</sup> یعنی نیروی محرک خودجنبانی، به حرکت می‌اندازد؛ این خودکاره شامل تعداد زیادی از اندام‌های مکانیکی و عقلانی است و خود کارگران فقط نقش اعضای آگاه آن را بر عهده می‌گیرند. (مارکس، ۱۸۵۷-۱۹۷۳/۵۸: ص. ۶۹۲؛ تأکیدات در متن اصلی)<sup>۲۴</sup>

در مراحل اولیه‌ی ظهور شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، ابزارهای کار تحت کنترل کارگر بودند. با پیشرفت ماشین‌آلات و خودکارسازی، وسیله‌ی کار به جزوی از سرمایه‌ی پایا<sup>۲۵</sup> تبدیل می‌شود، دیگر تحت کنترل کارگران نیست و کارگر و فرآیند کار را به‌طور فزاینده‌ای تحت انقیاد خود قرار می‌دهد.

خود ماشین از هیچ لحاظ به‌عنوان وسایل کار کارگر منفرد ظاهر نمی‌شود. ویژگی متمایز آن به‌هیچ‌وجه میانجی‌گری بین فعالیت کارگر و شیء نیست، آن‌گونه که در خصوص وسایل کار صادق است. برعکس، فعالیت کارگر در عوض، بیشتری میانجی‌گری در کار ماشین و کنش آن بر مواد خام است، یعنی به نظارت بر آن می‌پردازد و از آن در مقابل موانع مراقبت می‌کند. ماشین همانند ابزار نیست که کارگر با مهارت و فعالیت خویش به‌مثابه یک اندام از آن تقلید کند و دست‌کاری در آن به‌این‌ترتیب، به خبرویت او متکی است. برعکس، ماشین که در مقابل کارگر واجد مهارت و قدرت است، خود استاد است. ماشین در قوانین مکانیک که عملیات آن را تعیین می‌کند، روحی از آن خود دارد و برای این‌که خودجنبانی مداومش را حفظ کند، زغال و روغن و غیره (ابزارهای مادی)<sup>۲۶</sup> مصرف می‌کند، چنان‌که کارگر نیز مواد خوراکی مصرف می‌کند. فعالیت کارگر که محدود به تجرید محض فعالیت است، از هر طرف با حرکت ماشین تعیین و تنظیم می‌شود و نه برعکس. (همان: صص. ۶۹۲-۶۹۳؛ تأکید در متن اصلی)<sup>۲۷</sup>

کاردانی فنی کارگر ماهر به‌طور فزاینده‌ای از طریق پیشرفت علمی و فناوری نظام‌مند می‌شود که خودشان بیش‌ازپیش به‌عنوان بخشی از بنگاه سرمایه‌داری نهادینه

می‌شوند. این فرآیند، فرآیند کار را میان کارگران ذهنی و یدی تقسیم می‌کند که اولی در ساخت ماشین‌ها سهم دارد و دومی به جزو آگاه ماشین در فرآیند تولید تبدیل می‌شود.

علم که اعضای بی‌جان ماشین‌آلات را با طرح و نقشه‌شان وادار می‌کند هدفمندانه همچون یک خودکاره عمل کنند در آگاهی کارگر وجود ندارد، بلکه از طریق ماشین به‌عنوان قدرت بیگانه، به‌عنوان قدرت خود ماشین بر او، عمل می‌کند. تصاحب کار زنده توسط کار شیئیت یافته - نیرو یا فعالیت ارزش‌آفرین توسط ارزش برای خود - تصاحبی که ذاتی مفهوم سرمایه است، در تولید متکی بر ماشین‌آلات به‌عنوان سرشت خود فرآیند تولید وضع و در چارچوب عناصر مادی و حرکت مادی‌اش نیز برقرار می‌شود. فرآیند تولید دیگر فرایند کار نخواهد بود، به این معنا که دیگر توسط کار به‌عنوان وحدتی که بر آن مسلط است پذیرفته نخواهد شد. اکنون برعکس، کار فقط در حکم اندامی آگاه پدیدار می‌شود که در بسیاری از نقاط نظام مکانیکی در قالب کارگران زنده منفرد پراکنده است. کار تحت شمول فرآیند سراسری خود ماشین‌آلات قرار می‌گیرد و فقط عضوی از این نظام است که وحدتش نه در کارگران زنده، بلکه در ماشین‌آلات زنده (فعال) وجود دارد. این ماشین‌آلات به‌عنوان ارگان‌یسمی قدرتمند در مقابل فعالیت منزوی و بی‌اهمیت قرار می‌گیرد. (مارکس، ۱۸۵۷-۱۹۷۳/۵۸: ص. ۶۹۳؛ تأکید از من)<sup>۲۸</sup>

بنابراین، خودکارسازی عبارتست از گرایش تاریخی شیوهی تولید سرمایه‌داری، زیرا فرآیند کار بیش‌ازپیش تحت سلطه‌ی فرآیند ارزش‌افزایی قرار گرفته و کار مستقیم (زنده) پیوسته بخش کوچک‌تری از محصول را در مقایسه با کار غیرمستقیم و شیئیت‌یافته (سرمایه‌ی پایا) تشکیل می‌دهد. این گرایش تاریخی در افزایش ترکیب فنی سرمایه، C/V، منعکس می‌شود (مارکس، ۱۸۶۷: فصل ۲۳؛ مارکس، ۱۸۹۴: فصل ۸). همان‌طور که مارکس مکرراً خاطرنشان می‌کند، بیگانگی کار در حین انکشاف این فرآیند عمیق‌تر می‌شود: «کارگر همچون امری مازاد بر نیاز به نظر می‌رسد، مگر آن‌که

نیازهای [سرمایه] کنش او را مشروط کرده باشد.» (همان: ص. ۶۹۵)<sup>۲۹</sup> بگذارید مارکس به تفصیل سخن بگوید:

در ماشین‌آلات، کار شیئیت یافته با کار زنده در خود فرآیند کار، به عنوان قدرتی مواجه می‌شود که آن را تحت سلطه‌ی خود می‌آورد؛ قدرتی که به اعتبار شکلش، به مثابه تصاحب کار زنده، سرمایه است. گنجاندن فرآیند کار در فرآیند ارزش‌افزایی سرمایه به عنوان فقط یکی از وجوه وجودی‌اش، به لحاظ مادی نیز با تبدیل وسیله‌ی کار به ماشین‌آلات و کار زنده به تجهیزات زنده‌ی صرف این ماشین‌آلات، یعنی به عنوان وسایل کنش آن، برقرار می‌شود. چنان‌که دیدیم، گرایش ضروری سرمایه عبارتست از افزایش نیروی بارآور کار و بزرگ‌ترین نفی ممکن کار لازم. این گرایش با دگرگونی وسایل کار به ماشین‌آلات تحقق می‌یابد. در ماشین‌آلات، کار شیئیت یافته به لحاظ فیزیکی با کار زنده به مثابه نیرویی که بر آن مسلط می‌شود و فعالانه آن را ذیل خود می‌آورد، و نه صرفاً به واسطه‌ی تصاحب کار زنده، بلکه در خود فرآیند بالفعل تولید، مواجه می‌شود. در سرمایه‌ی پایا که به شکل ماشین‌آلات وجود دارد، رابطه‌ی سرمایه به عنوان ارزشی که فعالیت ارزش‌آفرین را تصاحب می‌کند و هم‌هنگام به عنوان رابطه‌ی ارزش مصرفی سرمایه با ارزش مصرفی توانایی کار، وضع می‌شود. علاوه بر این، ارزش شیئیت یافته در ماشین‌آلات در حکم پیش‌فرضی ظاهر می‌شود که در مقایسه با آن نیروی ارزش‌آفرین توانایی کار منفرد به عنوان توانایی بی‌نهایت کوچک ناپدید می‌شود. با آهنگ‌های عظیم تولید که ماشین‌آلات ایجاد می‌کنند، هر ارجاع و اشاره‌ای به نیاز بی‌واسطه به تولیدکننده و ازاین‌رو، به ارزش مصرفی بی‌واسطه نیز ناپدید می‌شود. شکلی که در آن محصول تولید می‌شود، و شرایط تولید آن، حاکی‌ست که فقط به عنوان حامل ارزش تولید می‌شود و ارزش مصرفی‌اش فقط شرطی برای این موضوع است. خود کار شیئیت یافته در ماشین نه تنها در شکل محصول یا در شکل محصول به کاررفته در حکم وسیله‌ی کار، بلکه در شکل خود نیروی بارآور ظاهر می‌شود. تکوین وسیله‌ی کار به ماشین‌آلات امری تصادفی برای سرمایه

نیست، بلکه دگرگونی تاریخی وسایل سنتی کار، که از گذشته به ارث رسیده است، به شکلی مناسب و بسنده‌ی سرمایه است. بدین سان، انباشت دانش و مهارت، نیروهای بارآور عمومی ذهن اجتماعی در سرمایه در تضاد با کار جذب می‌شود، و از این رو، به منزله‌ی ویژگی سرمایه یا دقیق‌تر، ویژگی سرمایه‌ی پایا تا آن حد ظاهر می‌شود که به عنوان وسیله‌ی تولید در معنای دقیق کلمه وارد فرآیند تولید می‌شود. بنابراین، ماشین‌ساز به منزله‌ی بسنده‌ترین شکل سرمایه‌ی پایا ظاهر می‌شود؛ و سرمایه‌ی پایا، تا جایی که سرمایه در رابطه با خودش مطرح است، بسنده‌ترین شکل سرمایه به طور اعم است. از سوی دیگر، تا جایی که سرمایه‌ی پایا به وجودش به عنوان ارزش مصرفی خاص منحصر است، با مفهوم سرمایه منطبق نیست، چرا که سرمایه به عنوان ارزش، نسبت به هر شکل ویژه‌ی ارزش مصرفی بی‌اعتناست و می‌تواند با بی‌اعتنایی یکسانی آن‌ها را به عنوان کالبد خود بپذیرد یا دور بریزد. از این لحاظ، سرمایه‌ی در گردش، بر اساس رابطه‌ی سرمایه با آنچه بیرون از آن است، همچون شکل مناسب و بسنده‌ی سرمایه در مقابل سرمایه‌ی پایا ظاهر می‌شود.» (مارکس، ۱۸۵۷-۱۹۷۳/۵۱: صص. ۶۹۳-۶۹۴؛ تأکید از من)<sup>۳۰</sup>

## علم و فناوری در خدمت سرمایه

گرایش انباشت سرمایه به خودکارسازی، به تدریج علم و فناوری را نیز ذیل خود می‌آورد؛ به طوری که به قول مارکس، «اختراع به یک کسب و کار بدل می‌شود». (نک. پی‌نوشت ۱۳)

از این لحاظ نیز، تصاحب کار زنده توسط سرمایه، در ماشین‌آلات واقعیتی بی‌واسطه می‌یابد: از سویی، واکاوی و کاربرد قوانین مکانیکی و شیمیایی که مستقیماً از علم نشأت می‌گیرند، ماشین را قادر می‌سازد تا کار یکسانی را انجام دهد که قبلاً کارگر انجام می‌داد. اما توسعه‌ی ماشین‌آلات این مسیر را فقط هنگامی طی می‌کند که صنعت بزرگ به سطح بالایی از توسعه

رسیده باشد و تمامی علوم به خدمت سرمایه فراخوانده باشند، و از سوی دیگر، وقتی که ماشین‌آلات از پیش موجود خود منابع عظیمی را ارائه دهند. در این مقطع، اختراع به یک کسب‌وکار بدل می‌شود، و کاربرد علم در خود تولید بی‌واسطه نقش عاملی تعیین‌کننده و برانگیزاننده‌ی تولید را ایفا می‌کند. (همان: صص. ۷۰۳-۴)<sup>۲۱</sup>

با این‌همه، مارکس اصرار دارد که مسیر خودکارسازی «از طریق تقسیم‌کار [است] که بیش‌ازپیش عملیات کارگران را به عملیات مکانیکی بدل می‌کند، به‌نحوی که در مقطع معینی، ماشین‌یسیم می‌تواند جای کارگران را بگیرد.» (همان: ص. ۷۰۴)<sup>۲۲</sup> در عین حال، به دلیل بالا رفتن نسبت کار غیرمستقیم (به سبب افزایش استفاده از ماشین‌آلات) به کار مستقیم، یعنی افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (C/V)، تولید ثروت جدید چالش‌برانگیزتر می‌شود. مارکس اشاره می‌کند:

... آفرینش ثروت واقعی بیشتر به نیروی عاملانی که در خلال زمان کار به جریان/نداخته می‌شوند/تکا می‌کند تا به زمان کار و کمیت کار اعمال شده. و نیروی آن‌ها - «کارایی قدرتمند» شان - به‌نوبه‌ی خود هیچ رابطه‌ای با زمان کار بی‌واسطه‌ای که تولیدشان می‌آرد، ندارد؛ بلکه به سطح عام توسعه‌ی علم و پیشرفت فناوری، یا به کاربرد علم در تولید متکی است. (همان: صص. ۷۰۴-۵)<sup>۲۳</sup>

## ۲. خودکارسازی و نظریه‌ی سوسیالیسم مارکس

تحلیل مارکس از خودکارسازی به سه شیوه‌ی مهم با نظریه‌ی سوسیالیسم او مرتبط است. این تحلیل پیوند بی‌واسطه‌ای با نظریه‌ی او در خصوص مقاومت بحران‌زای مردم کارگر در مقابل سرمایه دارد. همچنین، دارای ارتباط مستقیمی با مفهوم توسعه‌ی انسانی مارکس است که به گسترش قابل توجه زمان آزاد بستگی دارد؛ مدت‌زمانی که با کاهش زمان کار لازم ممکن می‌شود. هم‌زمان، فرآیند خودکارسازی، بیگانگی کارگر را عمیق‌تر می‌سازد؛ مسئله‌ای که در نظریه‌ی سوسیالیسم مارکس محوریت دارد. من به‌اختصار به بحث درباره‌ی این موارد خواهیم پرداخت.

## خودکارسازی و بحران سرمایه‌داری

آنچه خودکارسازی را به پیش می‌راند، همچنین باعث گرایش نزولی میانگین نرخ سود می‌شود و بحران نظام‌مند سرمایه‌داری را به وجود می‌آورد. همان‌طور که دیده‌ایم، گرایش ذاتی انباشت سرمایه‌داری این است که کار زنده را با کار شیئیت یافته جایگزین کند، یعنی کارگر را با ماشین. هر شرکت سرمایه‌داری آرزوی نرخ سودی بالاتر از میانگین صنعت را دارد که مستلزم آن است که دائماً به دنبال راه‌هایی برای کاهش هزینه‌ی تولید و افزایش میزان فروش بگردد. هم‌زمان، پویایی‌ای برای تولید در مقیاس بزرگ‌تر وجود دارد. «[نبرد] رقابت با ارزان کردن کالاها برپا می‌شود. ارزانی کالاها، اگر همه چیز همچنان باشد، به بهره‌وری کار [بستگی دارد] و این نیز به میزان تولید وابسته است. بنابراین، سرمایه‌های بزرگ‌تر، سرمایه‌های کوچک‌تر را مغلوب می‌کنند.» (مارکس، ۱۸۶۷: ص. ۷۷۷)<sup>۳۴</sup> از آنجاکه زمان کار اضافی منبع ارزش اضافی است، افزایش بهره‌وری کار از طریق خودکارسازی تمایل به افزایش نرخ رشد ترکیب ارگانیک سرمایه (C/V) نسبت به افزایش نرخ ارزش اضافی (S/V) دارد. (نک. پی‌نوشت ۱۴) در مقطعی معین، پس از آن که نرخ استثمار در کل اقتصاد از نرخ افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه در کل اقتصاد پایین‌تر برود، بحران عمومیت‌یافته‌ی سقوط میانگین نرخ سود به دنبال می‌آید (شیخ، ۱۹۹۲). این امر از بحران طولانی‌مدت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری حکایت دارد که از بحران‌های ادواری (ادوار تجاری) متمایز است.

## کاهش زمان کار اجتماعاً لازم به منزله‌ی پتانسیل توسعه‌ی انسانی

به منظور احیای انباشت سرمایه، یک فرآیند عظیم ارزش‌زدایی، تخریب ارزش، رخ می‌دهد که شاید به رادیکال شدن طبقه‌ی کارگر و چشم‌اندازهای استفاده از پیشرفت بهره‌وری کار برای «توسعه‌ی آزاد فردیت‌ها» منجر شود.

به محض آن که کار به شکل بی‌واسطه‌اش دیگر سرچشمه‌ی بزرگ ثروت نباشد، زمان کار نیز دیگر سنجه‌ی آن نیست و نباید هم باشد و بنابراین

ارزش مبادله‌ای [هم نباید سنجه‌ی] ارزش مصرفی باشد. کار مازاد توده‌ها دیگر شرط توسعه‌ی ثروت عمومی نخواهد بود، همان‌طور که کار نکردن عده‌ای قلیل دیگر شرط توسعه‌ی نیروهای عمومی ذهن انسان نخواهد بود. در نتیجه، تولید متکی بر ارزش مبادله‌ای فرومی‌پاشد و خود فرایند تولید مادی بی‌واسطه نیز عاری از شکل اضطراری و تضادمندش خواهد بود. (نک. پی‌نوشت ۱۵) بالیدن آزادانه‌ی فردیت‌ها و ازاین‌رو، نه کاهش زمان کار لازم برای ایجاد کار مازاد، بلکه به‌طور کلی کاهش کار لازم جامعه به حداقل، که با آن توسعه‌ی هنری، علمی و غیره‌ی افراد منطبق است، با زمانی که بدین‌سان آزاد، و ابزاری که برای همه‌ی آن‌ها تولید شده، ممکن خواهد شد. ... نیروهای بارآور و مناسبات اجتماعی - دو جنبه‌ی متفاوت توسعه‌ی فرد اجتماعی - از منظر سرمایه صرفاً به‌عنوان وسیله ظاهر می‌شوند و صرفاً هم وسیله هستند، تا بتواند تولید را بر پایه‌ی حقیرانه‌اش ادامه دهد. اما درواقع، آن‌ها شرایط مادی پاشاندن آن پایه هستند. «ملتی به‌واقع ثروتمند است که به‌جای ۱۲ ساعت، ۶ ساعت کار کند. ثروت (ثروت واقعی)، تسلط بر زمان کار مازاد نیست»، «بلکه زمان موجودی است که غیر از زمان لازم برای تولید بی‌واسطه، در دسترس هر فرد و نیز کل جامعه قرار می‌گیرد.» (منشأ و درمان و غیره، ۱۸۲۱: ص. ۶). (همان: صص. ۷۰۵-۶؛ تأکیدات در متن اصلی)<sup>۳۵</sup>

اما در صورتی که از حکمروایی سرمایه فراروی نشود، خودکارسازی «کارگران را وادار می‌کند تا در مقایسه با انسان وحشی یا در مقایسه با خود کارگر، هنگامی که ساده‌ترین و زمخت‌ترین ابزارها را استفاده می‌کرد، مدت مطول‌تری کار کند.» (همان: ص. ۷۰۹)<sup>۳۶</sup>

## مسئله‌ی بیگانگی

برای مارکس، سوسیالیسم (کمونیسم) مترادف است با

... تملک واقعی ذات انسانی توسط آدمی و برای خود آدمی. بنابراین، کمونیسم [در این شکل] به معنای بازگشت کامل آدمی به خویشتن به عنوان موجودی اجتماعی (یعنی انسانی) است: بازگشتی آگاهانه و کامل در چارچوب کل ثروت و رفاه حاصل از تکامل قبلی [جامعه]. این کمونیسم که ناتورالیسمی [طبیعت‌باوری] کاملاً رشد یافته است، با اومانیزم [انسان‌باوری] یکسان است و به عنوان اومانیزم کاملاً رشد یافته با ناتورالیسم برابر است: کمونیسم راه‌حل واقعی تعارض آدمی با طبیعت و آدمی با آدمی است: راه‌حل واقعی تعارض میان هستی و ذات، میان عینیت یافتگی و اثبات خویشتن، میان آزادی و ضرورت، میان فرد و نوع، کمونیسم، معمای تاریخ حل شده است و خود را راه‌حل [این معما] می‌داند. (مارکس، ۱۸۴۴: ص. ۲۹۶؛ تأکید از من).<sup>۳۷</sup>

اگر سوسیالیسم به واقع نتیجه‌ی فرآیند تاریخی بیگانگی‌زدایی است، «راه‌حل واقعی تعارض آدمی با طبیعت و آدمی با آدمی»، چنان‌که دیگر شاگردان مارکس استدلال کرده‌اند (مثلاً فروم، ۱۹۶۱)، توسعه و گسترش سرمایه‌دارانه‌ی ماشین‌آلات و خودکارسازی، به همراه علم و فناوری، چه سختی می‌توانند با آن داشته باشند؟ باید به خاطر داشته باشیم که برای مارکس، کلیه‌ی ثروت‌ها از طبیعت سرچشمه می‌گیرد، همان‌طور که به‌صراحت در نقد برنامه‌ی گوتا (۱۸۷۵) بیان شده است. مارکس در انتقاد از پیش‌نویس برنامه‌ی حزب کارگران سوسیال‌دموکرات آلمان که ادعا می‌کرد کار منشأ کلیه‌ی ثروت‌هاست، نوشت: «کار منشأ کلیه‌ی ثروت‌ها نیست. طبیعت به همان اندازه‌ی کار منشأ ارزش‌های مصرفی است (و مسلماً ثروت مادی فقط از همین ارزش‌های مصرفی [تشکیل می‌شود]، کاری که خودش فقط مظهر نیروی طبیعت، [در قالب] نیروی کار انسانی، است.» (مارکس، ۱۸۷۵؛ آخرین حروف ایتالیک اضافه شده‌اند)

واضح است که درباره‌ی هیچ جانور دیگری که در زیستگاه طبیعی خود آزاد باشد، نمی‌توان گفت که بیگانه از طبیعت است. چه ویژگی خاصی در مورد جانور انسانی وجود دارد (اکثریت عظیمی از انسان‌ها درک نمی‌کنند که ما درواقع یکی از گونه‌های جانوری

هستيم) كه آن از طبيعت بيگانه شده است؟ برداشت ماترياليستي ماركس و انگلس از تاريخ، روش‌شناسي و بخشي از پاسخ را در اختيار ما قرار مي‌دهد:

... ما بايد با اظهار مقدمه‌ي نخست كل هستي انسان و از اين‌رو كل تاريخ آغاز كنيم، يعني با اين مقدمه كه انسان براي اين‌كه قادر باشد «تاريخ را بسازد»، مي‌بايست در وضعي باشد كه زندگي كند. اما زندگي كردن پيش از هر چيز مستلزم خوردن، آشاميدن، مسكن، پوشاك و چيزهاي متعدد ديگري است. نخستين برآمد تاريخي، همانا [...] توليد خود حيات مادي است.<sup>۳۸</sup> (ماركس و انگلس، ۱۸۴۵: ص. ۴۳-۴۴؛ تأكيد از من).

تمام ارگانيسم‌هاي زنده وسايل معيشت خود را به‌منظور زندگي و توليدمثل از محيط‌زيستشان تصاحب مي‌كنند. براي ۲۹۰,۰۰۰ سال يا ۹۷ درصد از مدت‌زمان هستي ما، (نك. پي‌نوشت ۱۶) انسان‌هاي امروزي كه به‌عنوان شكارچي-گردآور مي‌زيستند -مانند ساير حيوانات- معاش خود را تصاحب مي‌كردند. هنگامي كه تركيبی از عوامل، از جمله تغييرات اقليمي، باعث شد كه در حدود ۱۰,۰۰۰ سال پيش برخي از دسته‌هاي شكارچي-گردآور به زراعت بپردازند، توليد براي امرارمعاش آغاز شد. به نظر ماركس و انگلس، نخستين زارعان «به‌مجرداينكه شروع به توليد وسايل معيشت خود نمايند، گامي كه توسط سازمان جسماني‌شان معين مي‌شود، به متمايز ساختن خود از حيوانات آغاز مي‌كنند...» (همان: ص. ۳۱؛ تأكيد در متن اصلي).<sup>۳۹</sup> (نك. پي‌نوشت ۱۷) ماركس و انگلس «شيوه‌ي توليد» را صرفاً «بازتوليد هستي جسماني افراد» نمي‌دانستند، بلكه همچنين «شكل معيني از فعاليت اين افراد، شكل معيني از بيان حيات آنان و شيوه‌ي معين حيات از سوي آنان ... بنابر اين، آنچه آنان هستند، با توليد آنان، هم با آنچه توليد مي‌كنند و هم اين‌كه چگونه توليد مي‌كنند، مطابقت مي‌كند.» (همان: صص. ۳۱-۳۲؛ تأكيد در متن اصلي).<sup>۴۰</sup>

بنابراين، طبيعت انساني كه از نياكان انسان‌وار<sup>۴۱</sup> ما به ارث رسيده بود، تحت تأثير شيوه‌هاي توليد شروع به تغيير كرد، يعني طبيعت باطني و به ارث رسيده‌ي ما از پيشاتاريخ توسط تاريخمان دگرگون شد. اگرچه ماركس و انگلس بر تمرکز بر «شيوه‌ي توليد» به‌عنوان كانون توجه روش‌شناختي مناسب براي مطالعات تاريخي اصرار داشتند، اما از ديگر عوامل تعيين‌كننده در تاريخ كاملاً آگاه بودند: «ما به طبع در اينجا نمي‌توانيم

به ماهیت جسمانی واقعی یا شرایط طبیعی -زمین‌شناختی، آب‌نگاری، اقلیمی و غیره- که انسان خود را در آن می‌یابد، بپردازیم.» (همان: ص. ۳۱) ۴۲

## خاستگاه بیگانگی

من با سرمشق گرفتن از مارکس و انگلس، از تازه‌ترین «واقعیات صاحب‌سبک» باستان‌شناسی و انسان‌شناسی بهره برده‌ام تا نظریه‌ای را درباره‌ی خاستگاه بیگانگی انسان و این‌که چگونه به پایه و اساس بیگانگی اجتماعی -قشربندی، انقیاد (ستم) و استثمار- بدل شد، طرح‌ریزی کنم. همان‌طور که مارکس به ما می‌گوید:

نه یگانگی و یکپارچگی انسان زنده‌ی فعال با شرایط طبیعی و غیرارگانیک سوخت‌وسازش با طبیعت، و از آنجا، تصرفش در طبیعت، بلکه جدایی بین این شرایط غیرارگانیک هستی‌انسانی و این هستنده‌ی فعال، جدایی‌اش که نخست در رابطه‌ی بین کار مزدی و سرمایه به کمال رسیده است، نیازمند تبیین و نتیجه‌ی فرآیندی تاریخی است. این جدایی در مناسبات برده‌داری و سرف‌داری روی نمی‌دهد، اینجا بخشی از جامعه با بخش دیگری از جامعه، همچون شرط صرفاً غیرارگانیک و طبیعی بازتولید خویش رفتار می‌کند. (مارکس، ۱۸۵۷-۱۹۷۳/۶۱: ص. ۴۸۹) ۴۳

مصرانه از خواننده می‌خواهم که به بحث مفصل‌تر من نگاهی بیندازد (نیری، ۱۳۹۲) زیرا نمی‌توانم آن را در اینجا با جزئیات تکرار کنم. اما برای هدف کنونی ما، آموزنده است که بر اساس گزارش‌های انسان‌شناسان از جهان‌بینی‌های جوامع خوراک‌جو که هنوز در گروه‌های بسیار کوچکی در اطراف جهان باقی مانده‌اند، به ترسیم شکل و شمایل بپردازیم که جهان‌بینی شکارچیان-گردآوران احتمالاً داشته است.

اکثر خوراک‌جویان روزگار مدرن با نظام‌های باور آئیمیستی، یا توتم‌باوری (با رواج کمتر) شناخته می‌شوند. در مورد اول، جانوران غیرانسانی نه فقط شبیه انسان‌ها هستند، بلکه اشخاص محسوب می‌شوند. محیط‌زیست آن‌ها خزانه‌ای از پرسوناژها است؛ هر کدام دارای زبان، عقل، شعور، وجدان اخلاقی و دانش، فارغ از این‌که شکل بیرونی آن انسان باشد یا حیوان، خزنده یا گیاه. بنابراین، مردم جیوارو ۴۴ در شرق اکوادور و پرو، انسان‌ها،

جانوران و گیاهان را اشخاصی (agents) می‌دانند که از طریق پیوندهای خونی و نسب مشترک با هم خویشاوند هستند. نظام‌های باور آنیمیستی معمولاً کلماتی برای تمایز بین افراد، حیوانات و گیاهان به‌عنوان مقولات جداگانه ندارند و در عوض از نظام‌های طبقه‌بندی بر اساس برابری به‌جای سلسله‌مراتب‌های دسته‌بندی لینه‌ای خودمان استفاده می‌کنند. نظام‌های توتمی بومیان استرالیا، تشریفات و مناسکی هستند که بر استمرار خطی انتزاعی میان اجتماعات انسانی و غیرانسانی تأکید می‌کنند. جانوران مرسوم‌ترین توتم‌ها هستند که بر هویت یا تمایز فرد یا گروه دلالت دارند؛ اما گرچه ممکن است خوردن آن‌ها مقوی یا خوراک اندیشه باشد، برخلاف نظام‌های باور آنیمیستی، آن‌ها شرکای اجتماعی ما قلمداد نمی‌شوند.

معانی اخلاقی، عرفانی و اسطوره‌ای به جهان خوراک‌جویان روح می‌بخشند. این جهان از طریق نقل اسطوره‌ها ساخته شده و بازسازی می‌شود؛ [اسطوره‌هایی] که معمولاً شامل انواع حیوانات همچون انسان‌ها می‌شوند و تغییرشکل بین آن‌ها انجام می‌گیرد. علاوه بر جهان حاضر که انسان‌ها و موجودات غیرانسانی در آن سکونت دارند، یک جهان ماوراءطبیعی نیز وجود دارد. در بسیاری از جوامع خوراک‌جو، شمن‌ها میان جهان‌های زیسته و ماوراءطبیعی وساطت می‌کنند. آن‌ها معمولاً از طریق تجارب خلسه‌آمیز به جهان دوم وارد شده و آن را مفهوم‌پردازی می‌کنند. از آنجایی که کل دنیا همان نَفْس است، کشتن یک گیاه یا حیوان نه قتل، بلکه دگرگونی به شمار می‌آید. یافتن غذا مسلم انگاشته می‌شود، و این امر را اسطوره‌هایی تقویت می‌کنند که به شکارچی می‌گویند او باید آن جانور باشد پیش از آن‌که به سراغ کشتن و خوردن آن برود. آوای آن‌ها را کائنات آگاه ذی‌شعور می‌شنود - گروهی از موجودات هوشمند که اگر با کلمات زنده و رکیک (تمسخر، خودستایی، صمیمیت ناپجا، بی‌حرمتی و غیره) به آن‌ها اهانت شود، می‌توانند به تلافی جویی برآیند؛ معمولاً با امتناع سرسختانه از خورده شدن به‌عنوان غذا یا با پخش بیماری یا انجام خشونت‌های دیگر. (دسکولا،<sup>۴۵</sup> ۱۹۹۶؛ هاول،<sup>۴۶</sup> ۱۹۹۶؛ کارمایکل<sup>۴۷</sup> و همکاران، ۱۹۹۴؛ برگرفته از بارکر،<sup>۴۸</sup> ۲۰۰۶: ص. ۵۹)

من جهان‌بینی خوراک‌جویان را بوم‌محور می‌نامم، زیرا چارچوب مرجعشان محیط بوم‌شناختی و طبیعی آن‌هاست. باین‌حال، همان‌طور که مارکس و انگلس به ما نشان دادند و انسان‌شناسی و باستان‌شناسی مدرن نیز آن را مستند ساخته‌اند، تصور ارج‌و‌قرب

بالاتر انسان‌ها نسبت به جهان طبیعی، [در قالب] انسان‌محوری، حدود ۱۰,۰۰۰ سال پیش همراه با انقلاب کشاورزی به وجود آمد. زراعت، اهلی کردن برخی از گیاهان و جانوران را پیش‌فرض می‌گیرد و از این‌رو، سائقی نظام‌مند در جهت سلطه و کنترل بر طبیعت است. زراعت بر پیش‌فرض انسان‌محوری (جهان‌بینی‌ای با محوریت انسان‌ها) پدید می‌آید که همچنین به عنوان انسان‌مرکزی،<sup>۴۹</sup> برتری‌طلبی انسان‌ها و گونه‌پرستی<sup>۵۰</sup> شناخته می‌شود؛ دیدگاهی که انسان‌ها را مرکز یا رأس خلقت می‌داند به این معنا که جایگاه اخلاقی مافوق سایر موجودات برای ما قائل است. این پرسش که آیا انسان‌محوری نوظهور به گذار به زراعت کمک کرد یا نه، همچنان گشوده باقی مانده است. اما تردیدی نیست که انسان‌محوری با انقلاب کشاورزی به منصفی ظهور رسید و توسط آن تحکیم یافت. سپس جوامع طبقاتی که به دنبال آمدند، آن را نهادینه ساختند.

هنگامی که زارعان معاش اولیه شروع به تولید مازاد اقتصادی کردند، قشربندی اجتماعی پدید آمد که منجر به بیگانگی اجتماعی شد و راه را برای نهادینه شدن قشربندی، انقیاد (ستم) و استثمار هموار کرد. بنابراین، بیگانگی از طبیعت و بیگانگی اجتماعی به هم مرتبط هستند و اولی برای دومی ضروری بود. (نک. پی‌نوشت ۱۸)

من ادعا می‌کنم که این تحلیل، نظریه‌ای وحدت‌یافته (غیرثنویت‌گرا) درباره‌ی جامعه و طبیعت و بحران نظام‌مند آن‌ها در طول تاریخ ارائه می‌دهد و همچنین پرده از منشأ عمیق بیگانگی از طبیعت و بیگانگی اجتماعی برمی‌دارد. تنها تفاوت بحران نظام‌مندی که امروزه با آن روبرو هستیم، گستره و مقیاس جهانی آن، سرعت و شدت نیروها، و جستجوی بی‌پایان برای انباشت بیشتر سرمایه است که تمدن سرمایه‌داری صنعتی که بشریت و بسیاری دیگر را تهدید می‌کند، از آن لگام برداشته است. گسست متابولیک نه با ظهور سرمایه‌داری، بلکه با استفاده از واژگان ریچارد لوینز،<sup>۵۱</sup> با ظهور انسان تولیدکننده<sup>۵۲</sup> به وجود آمد (لوینز، ۲۰۱۲).

مزیت اضافی این نظریه‌ی «گسست متابولیک» و ثنویت‌گرایی در وضع بشر، بُعد افزوده‌ی اخلاق زیست‌محیطی است؛ بُعدی که در هیچ‌یک از نظریات موجود دیگر سوسیالیسم بوم‌شناختی ادغام نشده است. بوم‌محوری به مثابه اخلاق زیست‌محیطی اساساً مبتنی بر نظریه‌ی فرگشت داروین و علم بوم‌شناسی است که بوم‌محور هستند

(گرچه خود داروین مانند سایرین در زمانه‌ی خود انسان‌محور بود) و با فرهنگ بوم‌محور نیاکان شکارچی-گردآور ما، فرهنگ‌های بومی امروز و همچنین اخلاق زیست‌محیطی مدرن‌تر و درعین‌حال مشابهی همچون «بوم‌شناسی ژرف‌نگر»<sup>۵۳</sup> سازگاری دارند. به‌این‌ترتیب، می‌تواند به تقویت اشتراک گسترده‌تر ارزش‌های ضروری برای ایجاد جنبش توده‌ای مردم کارگر به هدف فراروی از تمدن سرمایه‌داری انسان‌محور کمک کند.

### ۳. خودکارسازی در نظریه و عمل سوسیالیستی بعد از

#### مارکس

بعد از مارکس، در نظریه و عمل سوسیالیستی در رابطه با خودکارسازی سرمایه‌داری فرآیند کار، لغزشی رخ داده است.

تاریخ انقلاب‌هایی که ادعا می‌کنند (و می‌کردند) که سوسیالیستی هستند، نشان می‌دهد که نظریه‌ی خودکارسازی مارکس شاید به واسطه‌ی تمرکز یک‌سویه بر توسعه‌ی نیروهای بارآور که عمدتاً به‌عنوان صنعتی‌شدن شناخته می‌شود، تا حد زیادی اشتباه فهمیده شده است. من تاریخ انقلاب‌هایی را که در روسیه‌ی شوروی پس از لنین، در اروپای شرقی و در آسیا تحت حاکمیت رهبری استالینیستی قرار گرفتند، کنار می‌گذارم. در اینجا توجه را به‌اختصار به تجربه‌ی اولیه‌ی شوروی و تجربه‌ی انقلاب کوبا در دهه‌ی ۱۹۶۰ جلب می‌کنم. همان‌طور که می‌دانیم، هنگامی که ظهور اشرافیت و بوروکراسی کارگری در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی، اتحادیه‌ها و احزاب بین‌الملل دوم را در غرب به احزاب رفورمیست تبدیل کرد، انقلاب سوسیالیست جهانی در کشورهای حاشیه‌ای جهان سرمایه‌داری به وقوع پیوست. لنین در سخن معروفی اعلام می‌کند: «جبهه‌ی امپریالیستی در ضعیف‌ترین حلقه‌ی زنجیر آن، یعنی در روسیه‌ی تزاری، گسسته شد.» (به نقل از تروتسکی، ۱۹۲۸/۱۹۵۷: ص. ۵۶)

اما نظریه‌ی مارکس درباره‌ی سوسیالیسم به‌مثابه توسعه‌ی انسانی، پایان دادن به وابستگی شخصی و وابستگی مادی را پیش‌فرض می‌گیرد. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، گرایش به انحلال (سرفداری) یا جرح و تعدیل (خانواده) روابط وابستگی شخصی مسلط در شیوه‌های تولید پیشین دارد. این شیوه‌ی تولید همچنین نیروهای بارآور را توسعه

می‌دهد، با محوریت پرولتاریا و به‌ویژه طبقه‌ی کارگر صنعتی که از نظر مارکس عامل اجتماعی برای فراروی از سرمایه‌داری است. مسیر انحرافی انقلاب سوسیالیست جهانی به کشورهای حاشیه‌ای جهان سرمایه‌داری به این معنا بود که انقلاب‌ها شرایط پیشاسرمایه‌داری تولید زندگی و روابط وابستگی شخصی را به ارث می‌بردند. بنابراین، کوتاه زمانی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، لنین در سخنرانی خود با عنوان «[وظایف فوری حکومت شوروی](#)» نوشت:

فرد روس در مقایسه با ملل پیشرو کارکن بدی است. در شرایط رژیم تزاری و با توجه به تداوم بقایای رژیم سرفداری، جز این هم نمی‌توانست باشد. آموختن طرز کار کردن، وظیفه‌ایست که حکومت شوروی باید با تمام دامنه‌ی آن در مقابل مردم بگذارد. آخرین کلام سرمایه‌داری در این مورد، یعنی سیستم تیلور، مانند تمام ترقیات سرمایه‌داری، آمیزه‌ایست از درنده‌خویی پالوده‌ی استثمار بورژوازی و یک سلسله از گران‌بهاترین دستاوردهای علمی در امر تحلیل حرکات مکانیکی در حین کار، حذف حرکات زائد و ناراحت، و به وجود آوردن صحیح‌ترین شیوه‌های کار و معمول نمودن بهترین سیستم‌های حساب و کنترل و غیره. جمهوری شوروی به هر قیمتی شده باید تمام دستاوردهای گران‌بهای علم و فن را در این رشته اقتباس کند. شرط عملی شدن سوسیالیسم موفقیت‌هایست که ما در امر توأم نمودن حکومت شوروی و سازمان اداری شوروی با ترقیات نوین سرمایه‌داری به دست می‌آوریم. باید در روسیه موجبات بررسی و تدریس سیستم تیلور، آزمایش منظم و انطباق آن را فراهم ساخت. باید در عین حال، ضمن بالا بردن بهره‌وری کار، خصوصیات دوره‌ی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را در نظر گرفت. این خصوصیات از یک سو مستلزم شالوده‌ریزی سازمان سوسیالیستی رقابت و از سوی دیگر مستلزم به کار بردن شیوه‌ی اجبار است تا بدین طریق قدرت حاکمه‌ی پرولتری دچار وارفتگی نشود و شعار دیکتاتوری پرولتاریا را نیالاید. (لنین، ۱۹۱۸) ۵۴

اگرچه درک معضلی که لنین و سایر رهبران انقلاب روسیه با آن روبرو بودند باید آسان باشد، اما هنوز هم این تصور خطاست که می‌توان تیلوریسم را از بستر سرمایه‌داری آن جدا کرد و به‌عنوان راهی برای پیشبرد سوسیالیسم به توسعه‌ی صنعت شوروی پیوند زد، درست همان‌طور که اشتباه است اگر فکر کنیم که می‌توان علم و فناوری توسعه‌یافته برای تولید سرمایه‌داری را در ساخت بنای سوسیالیسم به کار بست. این موضوع باید از نظریه‌ی خودکارسازی مارکس بدیهی باشد. البته، لنین و سایر رهبران انقلاب سوسیالیستی روسیه بر همان اندازه از نوشته‌های حجیم مارکس که در آن زمان قابل‌دسترس بود، اتکا کردند. گروندریسه، جایی که مارکس ماشین‌آلات را به‌طور مفصل مورد ملاحظه قرار می‌دهد، در سال ۱۹۳۹ منتشر شد و دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ برای نخستین بار در سال ۱۹۳۲ به انتشار رسید. البته، رهبران انقلاب اکتبر روسیه معتقد بودند که توسعه‌ی سوسیالیستی در روسیه‌ی شوروی در نهایت به انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در اروپا بستگی دارد. انقلاب‌هایی که به وقوع پیوستند، همگی شکست خوردند.

بااین‌حال، نوشته‌های لنین تأثیر خود را گذاشتند. ارنستو چه‌گوارا که نظریه‌پرداز برجسته‌ی انقلاب سوسیالیستی در کوبا و وزیر صنعت بود، دیدگاه مشابهی را با آنچه از لنین در بالا نقل شد، اتخاذ کرد. کارلوس تابلادا<sup>۵۵</sup> پژوهش گسترده‌ای را راجع به نظریه‌ی چه‌گوارا درباره‌ی گذار به سوسیالیسم انجام داد که در کتاب برنده‌ی جوایز او به نام *El pensamiento económico de Ernesto Che Guevara* منتشر شد (این کتاب به زبان انگلیسی تحت عنوان *چه‌گوارا: اقتصاد و سیاست گذار به سوسیالیسم*<sup>۵۶</sup> به چاپ رسید). او می‌نویسد: «چه [گوارا] بهترین فنونی را که انحصارات سرمایه‌داری در زیرمجموعه‌های کوبایی خود نهادینه کرده بودند، مورد مطالعه قرار داد و اقتباس کرد.» (تابلادا، ۱۹۸۹: ص. ۲۰۳) (نک. پی‌نوشت ۱۹) گوارا در ۱۱ مه ۱۹۶۲ در کنفرانسی با حضور دانشجویان فناوری در هاوانا گفت:

خودکارسازی دقیقاً همان مرحله‌ای است که امکان جهش، یا می‌توان گفت، رسیدن به آن مرحله‌ی تاریخی که آرزویش را داریم، یعنی سوسیالیسم، را نشان می‌دهد. بدون خودکارسازی، یعنی بدون افزایش قابل توجه بهره‌وری،

رسیدن به آن مرحله بسیار بیشتر طول خواهد کشید. (به نقل از یاف،<sup>۵۷</sup> ۲۰۰۹: ص. ۱۹۴).

شایان ذکر است که نظر چه گوارا درباره‌ی گذار به سوسیالیسم، تا آنجا که وی بر اهمیت مبارزه برای از بین بردن قانون ارزش از طریق توسعه‌ی آگاهی سوسیالیستی تأکید داشت و چارچوب نظری و عملی پیچیده‌ای را برای انجام چنین کاری ایجاد کرد، به دیدگاه مارکس نزدیک‌تر از همه است؛ ولو این که فاقد جنبه‌ی مهمی نظیر محوریت خودسازماندهی و فعالیت خودجوش کارگران و دموکراسی سوسیالیستی باشد.

اما به نظر می‌رسد که نه لنین و نه گوارا توسعه‌ی ماشین‌آلات را به عنوان شمشیر دولبه‌ای که کاملاً در روابط اجتماعی تولید سرمایه‌داری جای گیر شده است، تشخیص نمی‌دادند. بنابراین، توسعه‌ی نظری مفهوم خودکارسازی سرمایه‌داری مارکس و رابطه‌ی آن با سوسیالیسم عمدتاً کنار گذاشته شده است، با یک استثنای قابل توجه: کار و سرمایه‌ی انحصاری<sup>۵۸</sup> به قلم هری بریورمن<sup>۵۹</sup> (۱۹۷۴)، اثری جریان‌ساز که روح دوباره‌ای به مطالعه‌ی مارکسی فرآیند کار بخشید. پیتر گلدمن<sup>۶۰</sup> در نقد و بررسی آن کتاب می‌نویسد:

*تز اصلی بریورمن این است که خصلت سازمان کاری معاصر، شرایطی را بازتاب می‌دهد که عمیقاً شبیه شرایط موجود در طول دوره‌ی گسترش صنعتی قرن نوزدهم است. در هر دو دوره، گشتاور سرمایه‌داری به سمت معرفی فناوری‌هایی است که به‌طور مؤثری کار فیزیکی را از کار ذهنی جدا می‌کنند و موجب تشدید وابستگی کارگر به سرمایه‌دار می‌شوند. در نتیجه، طبقات قدیمی شروع به فرو ریختن می‌کنند، زیرا کارگران بیشتر و بیشتری به موقعیت کاری بیگانه‌ساز کشیده می‌شوند. (گلدمن، ۱۹۷۵)*

اخیراً، کریس اسمیت<sup>۶۱</sup> (۲۰۱۵) اضافه کرده است که بریورمن به این درایت در اواخر قرن بیستم دست یافت که کار در عین حال که از همیشه ایمن‌تر، پاکیزه‌تر و خودکارتر به نظر می‌آمد، در واقع کمتر ماهر، بیشتر تحت کنترل و فشرده‌تر بود. با این همه، سهم بریورمن به دلیل تمرکز وی بر طبقه‌ی کارگر «در خود» و نه به عنوان طبقه‌ی کارگر «برای خود»، یا به عبارت دیگر، به خاطر نادیده گرفتن تحلیل

آگاهی، سازمان‌دهی و فعالیت‌های طبقه‌ی کارگر، موردانتقاد قرار گرفت. (الگار، ۶۲، ۱۹۷۹)

#### ۴. خودکارسازی و آینده‌ی بشریت

از زمان انتشار کار و سرمایه‌ی/انحصاری در سال ۱۹۷۴، توسعه‌ی سریع فناوری اطلاعات به جدایی فرآیند ارزش‌افزایی از فرآیند کار سرعت بخشیده، زیرا سهم ارزش خلق‌شده توسط کار مستقیم در یک واحد تولید، به دلیل افزایش بهره‌وری کار کاهش یافته است. با توجه به ضربه‌نگ سریع توسعه‌ی فناوری، همین فرآیندها به ظهور جهانی‌شدن و «اقتصاد گیگ» کمک کرده‌اند. اگرچه توسعه‌ی فناوری اطلاعات دارای منطق نیمه-مستقلی است، اما نظریه‌ی انباشت مارکس، به‌ویژه نظریه‌ی خودکارسازی او، کاملاً با توسعه‌ی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در نیم‌قرن گذشته سازگاری دارد. هم‌زمان، همان‌طور که رابرت گوردون<sup>۶۳</sup> (۲۰۱۶) استدلال کرده است، ظهور «اقتصاد اطلاعات» در ایالات‌متحده با نرخ سریع‌تر رشد اقتصادی همراه نبوده است، همانند اتفاقی که قبلاً با کاربرد گسترده‌ی الکتریسیته، بهداشت شهری، مواد شیمیایی و دارویی، موتور احتراق داخلی و ارتباطات مدرن از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۷۰ افتاده بود. برعکس، علی‌رغم مداخلات پولی و مالی برای تقویت رشد اقتصادی، اقتصادهای سرمایه‌داری صنعتی وارد دوره‌ی رکود -رشد آهسته‌تر و بحران‌های مکررتر و عمیق‌تر- شده‌اند. اقتصاددانان مارکسیست استدلال کرده‌اند که سقوط میانگین نرخ سود ممکن است علت اصلی باشد (شیخ، ۲۰۱۰؛ موزلی، ۶۴، ۲۰۱۱؛ دومنیل<sup>۶۵</sup> و لوی‌لوی، ۶۶، ۲۰۱۱؛ برنر، ۶۷، ۲۰۱۳).

من نتیجه می‌گیرم که پیش‌بینی مارکس از اثرات مثبت خودکارسازی، برای افزایش زمان کار اضافی (با افزایش بهره‌وری کار) و کمک به بحران نظام سرمایه‌داری، تأیید شده است. بااین‌حال، دیالکتیک نفی نفی در نظریه‌ی مارکس، یعنی رادیکال شدن طبقه‌ی کارگر و به‌تبع، ظهور خودسازمان‌دهی و فعالیت خودجوش آن برای فراروی از سرمایه‌داری جهانی، علی‌رغم شرایط مادی بیش‌ازحد آماده برای سوسیالیسم، هنوز تحقق نیافته است. در همین حال، تمدن سرمایه‌داری انسان‌محور، بحران اجتماعی و

جهانی‌ای را آفریده است که بخش اعظم حیات بر کوهی زمین، از جمله گونه‌ی خودمان، را تهدید می‌کند. من در جستار بعدی به این مسائل بازخواهم گشت.

## منابع

- Barker, Graeme. *The Agricultural Revolution in Prehistory*. 2006.
- Braverman, Harry. *Labor and Monopoly Capital*. 1874.
- Bureau of Labor Statistics. "[Contingent and Alternative Employment Arrangements: Summary](#)." June 2018.
- Brenner, Robert. "[Reasons for the Great Recession](#)," 2013.
- Carmichael, D. L., Hubert, J., Reeves, B., and Schanche A. (Eds.). *Sacred Sites, Sacred Places*. London: Routledge, 1994.
- Casselman, Ben. The New York Times. "[Maybe the Gig Economy Isn't Reshaping Work After All](#)," June 7, 2018.
- Chattopadhyay, Paresh. "[Marx and the Process](#)." [marxism.org](#), September 2000.
- Descola, P. "Constructing Nature: Symbolic Ecology and Social Practice," in P. Descola and G. Palsson (eds.) *Nature and Society: Anthropological Perspectives*: 82-102. London: Routledge, 1996.
- De Stefano, Valerio. "[The Rise of the 'Just-in-Time Workforce,' Crowdwork, and Labor Protection in the 'Gig-Economy'](#)." *Comparative Labor Law & Policy Journal*. 2016.
- Duménil, Gérard, and Dominique. *The Crisis of Neoliberalism*, 2011.
- Elgar, Tony. "[Valorization and 'De-skilling': A Critique of Braverman](#)." *Capital & Class*, March 1, 1979. "[Jobs Lost, Jobs Gained: Workforce Transition in a Time of Automation](#)," December 2017.
- Engels, Frederick. *The Origin of the Family, Private Property and the State. In the Light of the Researches by Lewis H. Morgan*. Marx and Engels Collected Works. 1884
- \_\_\_\_\_. "[Preface to the 1888 English Edition of the Manifesto of the Communist Party](#)," 1888.
- Fromm, Erich. *Marx's Concept of Man*. 1961.
- Fuchs, Christian. *Digital labour and Karl Marx*. 2014.
- The Information Economy and the Labor Theory of Value. *International Journal of Political Economy* 46 (1): 65-89. 2017.
- Goldman, Paul. "[Book Review: Labor and Monopoly Capital](#)." *Critical Sociology*, October 1, 1975.
- Howe, John. "[The Rise of Crowdsourcing](#)." *Wired*, June 1, 2006.

Howell, S. "Nature in Culture or Culture in Nature?" n P. Descola and G. Palsson (eds.) *Nature and Society: Anthropological Perspectives*: 127-144. London: Routledge, 1996.

Irwin, Neil. "[How Good Is the Trump Economy, Really?](#)" The New York Times, June 9, 2018.

Goldman, Paul. "[Review of Labor and Monopoly Capital](#)." Left Turn, 1975.

Lenin, V.I. [The Immediate Tasks of the Soviet Government](#). Collected Works, Volume 27, April 28, 1918.

Jones, C. I. "[The Facts of Economic Growth](#)." Stanford University and National Bureau of Economic Research. No date.

Levins, Richard. "[Is Human Behavior Controlled by Genes? Review of Edward O. Wilson's The Social Conquest of Earth](#)." August 2012.

Luxemburg, Rosa. *What Is Economics?* In *Rosa Luxemburg Speaks*. Pathfinder Press. 1970.

McKinsey & Company. "[Technology, Jobs, and the Future of Work](#)." May 2017.

Martin, C. L. *In the Spirit of the Earth*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1993.

Marx, Karl. [Economic and Philosophic Manuscripts of 1844](#). Marx & Engels Collected Works. Volume 3.

———. "Preface," [A Contribution to the Critique of Political Economy](#). Marx & Engels Collected Works, Volume 29. 1859.

———. [Grundrisse](#). 1857-61/1973.

———. "Results of the Immediate Process of Production." 1864. In *Capital, Volume One*, 1867/1977.

———. *Capital, Volume One*. Random House Edition. 1867/1977.

[Critique of the Gotha Program](#). 1875/2010.

———. "Marginal Notes on Adolph Wagner." Marx & Engels Collected Works, 1879.

———. *Capital, Volume Three*. Random House Edition, 1894/1981.

Gorden, Robert J. *The Rise and Fall of American Economic Growth*. 2016.

Marx, Karl, and Frederick Engels. *The German Ideology*. Marx & Engels Collected Work, Volume 5, 1945/2010.

———. *The Manifesto of the Communist Party*, Marx & Engels Collected Work, Volume 5, 1945/2010.

- Moseley, Fred. "[The U.S. Economic Crisis](#)." 2011
- Nayeri, Kamran. "[Economics, Socialism, and Ecology: A Critical Outlines, Part 2](#)." *Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism*. October 2013.
- Negri, Antonio. *Marx beyond Marx: Lessons on the Grundrisse*. 1991.
- Plekhanov, Georgi. [The Development of the Monist View of History](#). Selected Philosophical Works, Volume 1, pp. 486-703. 1895/1974.
- \_\_\_\_\_. "The Materialist Understanding of History." Selected Philosophical Works. Volume II, pp. 596-627. 1901/1974.
- Roth, Regina. "Marx and Technical Change in the Critical Edition." *The European Journal of History of Economic Thought*. December 2010.
- Shaikh, Anwar. "The Falling Rate of Profit and Long Waves in Accumulation: Theory and Evidence." In Alfred Kleinknecht, Ernest Mandel, and Immanuel Wallerstein, eds., *New Findings in Long Wave Research*, 174–202. London: Macmillan. 1992.
- \_\_\_\_\_. "[The First Depression of the 21st Century](#)" 2010.
- \_\_\_\_\_. *Capitalism: Competition, Conflict, Crisis*. 2016.
- Shaikh, Anwar, and E. Ahmet Tonak. *Measuring the Wealth of Nations*. 1994.
- Smith, Chris. "[Continuity and Change in Labor Process Analysis Forty Years after Labor and Monopoly Capital](#)." *Labor Studies Journal*. November 13, 2015.
- Tablada, Carlos. *Che Guevara: Economics and Politics of Transition to Socialism*. 1989.
- Trotsky, Leon. [The Third International after Lenin](#). 1928/1957.
- Yaffe, Helen. *Che Guevara: The Economics of Revolution*. 2009.

## پی‌نوشت‌ها

۱. داده‌ها متعلق به جونز<sup>۶۸</sup> (بدون تاریخ) هستند. کاهش یا افزایش نرخ رشد اقتصادی به معنای کاهش یا افزایش متناظر با آن در اندازه‌ی تولید ناخالص داخلی است. هر چه تولید ناخالص داخلی (GDP) بزرگ‌تر باشد، تأثیر تغییرات نرخ رشد بر آن بارزتر خواهد بود. بنابراین، تغییر ۰/۱ درصدی در نرخ رشد اقتصادی در ایالات‌متحده در سال ۲۰۰۷، زمانی که تولید ناخالص داخلی ۱۴/۹۹ تریلیون دلار بود، به قدر ارزش کوچک‌تری از تولید ناخالص داخلی نسبت به سال ۲۰۱۷ که تولید ناخالص داخلی ۱۷/۳۹ تریلیون دلار بود، منجر می‌شد.

۲. حتی برخی از سوسیالیست‌ها در ایالات متحده در مقابل فشارهای جناح راست‌گرا کمر خم کردند. به این ترتیب، حزب کارگران سوسیالیست<sup>۶۹</sup> (SWP) که سابق بر این از «جهانی بدون مرز» دفاع می‌کرد، با کارگران مهاجر مشکل پیدا کرده است. آذربورن هارت،<sup>۷۰</sup> نامزد حزب کارگران سوسیالیست برای شهرداری نیویورک در سال ۲۰۱۷، درباره‌ی اقدامات ضد مهاجر ترامپ گفت: «ما با ممنوعیت کامل ترامپ برای ورود پناهجویان و بازدیدکنندگان از هفت کشور مخالفیم. هیچ‌کس نباید به دلیل باورها یا پیشینه‌ی مذهبی، نظرات سیاسی یا کشور مبدأ خود مجازات شود. در عین حال، شعار بسیاری از لیبرال‌ها و چپ‌گرایان طبقه‌ی متوسط برای تخریب دیوار و گشودن مرزها، اتوپایی و خطرناک است. اگر چنین اقداماتی اجرا شوند، بیکاری و رقابت در میان کارگران به شدت افزایش می‌یابد و به وحدت طبقه‌ی کارگر ضربه می‌زند.» (میلیتانت، ۲۷ فوریه‌ی ۲۰۱۷، تأکید از من) SWP از آن زمان تاکنون مطالبه‌ی خود برای «جهان بدون مرز» را مطرح نکرده است.

۳. د استفانو<sup>۷۱</sup> (۲۰۱۶) ادعا می‌کند که «جمع‌کاری»<sup>۷۲</sup> و «کار بنا به تقاضا»<sup>۷۳</sup> از طریق اپلیکیشن، دو ویژگی تعیین‌کننده‌ی «اقتصاد گیگ» هستند. هاو<sup>۷۴</sup> (۲۰۰۶) نمونه‌ای از «جمع‌کاری»<sup>۷۵</sup> یا «جمع‌سازی»<sup>۷۶</sup> را به شرح زیر ارائه می‌دهد: «مکانیکال تُرک آمازون»<sup>۷۷</sup> بازاری اینترنتی است که به شرکت‌ها کمک می‌کند تا افرادی را برای انجام وظایفی که رایانه‌ها قادر به انجام آن نیستند، پیدا کنند - شناسایی اقلام در یک عکس، بررسی اسناد املاک برای یافتن اطلاعات شناسایی، نوشتن توصیف کوتاه یک کالا، رونویسی پادکست‌ها. آمازون این وظایف را HIT (وظایف هوش انسانی)<sup>۷۸</sup> می‌نامد؛ آن‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به زمان بسیار کمی نیاز داشته باشند و در نتیجه حق الزحمه را بسیار کم می‌کنند - اکثراً از چند سنت تا چند دلار.» او بر شاید شناخته‌شده‌ترین روند «کار بنا به تقاضا» از طریق اپلیکیشن را در «اقتصاد گیگ» ارائه دهد، اما در مشاغل دیگری از جمله نظافت، کار پادویی و برخی امور اداری نیز حضور دارد.

۴. بنابراین، در یکی از گزارش‌های سی.ان.ان در ۲۴ مه ۲۰۱۷، برد اسمیت،<sup>۷۹</sup> مدیرعامل شرکت نرم‌افزاری اینتوتیت،<sup>۸۰</sup> ادعا کرد: «اقتصاد گیگ ... اکنون در حدود ۳۴٪ از نیروی کار [ایالات متحده] تخمین زده می‌شود و تا سال ۲۰۲۰ انتظار می‌رود که ۴۳٪ باشد.» با این حال، تحلیل یک پیمایش جمعیت جاری<sup>۸۱</sup> (CPS) اخیر توسط اداره‌ی آمار کار<sup>۸۲</sup> (BLS، ژوئن ۲۰۱۸) نتیجه می‌گیرد: «در ماه مه ۲۰۱۷، ۳/۸٪ از کارگران - ۵/۹ میلیون نفر - مشاغل پیمانی داشتند.» اما نتیجه‌گیری BLS با مطالعه‌ی فدرال رزرو (بانک مرکزی آمریکا)<sup>۸۳</sup> در تناقض است. این مطالعه «دریافت که تقریباً یک سوم بزرگسالان درگیر شکلی از کار گیگ<sup>۸۴</sup> بودند، چه به عنوان شغل اصلی و چه برای تکمیل سایر منابع درآمد.» (کسلمان،<sup>۸۵</sup> ژوئن ۲۰۱۸) کسلمان اضافه می‌کند که پیمایش‌های بخش خصوصی به نتایج مشابهی رسیده‌اند.

۵. پسامارکسیست‌ها و مارکسیست‌های اتونومیست در ادبیات رو به رشدی ادعا کرده‌اند که نظریه‌ی مارکس راجع به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یا اشتباه است یا نامربوط، زیرا قانون ارزش مارکس دیگر محلی از اعراب ندارد. خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند به کار گسترده‌ی کریستین فوکس<sup>۸۶</sup> (مثلاً ۲۰۱۷،

۲۰۱۴) و سایر افرادی که این ادبیات را به‌طور انتقادی مرور کرده و به‌تفصیل درباره‌ی ارتباط نظریه‌ی مارکس با مطالعه‌ی «اقتصاد اطلاعات» بحث کرده‌اند، رجوع کنند.

۶. «راست است که اقتصاد سیاسی ارزش و مقدار ارزش را، ولو به‌طور ناقص، تحلیل کرده، و از مضمون پنهان در این شکل‌ها پرده برداشته است. اما هرگز این پرسش را حتی طرح نکرده است که چرا این محتوا آن شکل خاص را به خود می‌گیرد و بنابراین، چرا کار در ارزش، و مقدار کار، برحسب مدت آن، در مقدار ارزش محصول بیان می‌شود. فرمول‌هایی که آشکارا بر پیشانی‌شان نوشته شده است که به یک صورت‌بندی اجتماعی تعلق دارند که در آن، فرآیند تولید بر انسان مسلط است و نه انسان بر این فرایند، در آگاهی بورژوازی اقتصاد سیاسی به‌اندازه‌ی خود کار مولد ضرورتی تحمیل شده توسط طبیعت و بدیهی به نظر می‌رسند. بنابراین، اقتصاد سیاسی با شکل‌های پیشابورژوازی سازمان اجتماعی تولید همان رفتاری را می‌کند که آبابی کلیسا با مذاهب پیشامسیحیت روا می‌داشتند.» (مارکس، ۱۹۷۷/۱۸۶۷: صص. ۱۷۳-۷۵)<sup>۸۷</sup>

۷. مارکس در «یادداشت‌هایی حاشیه‌ای در باب آدولف واگنر»<sup>۸۸</sup> روش‌شناسی‌اش در تدوین نظریه‌ی ارزش کار خود را توضیح می‌دهد: «من از "مفاهیم" آغاز نمی‌کنم و از این‌رو، نه از "مفهوم ارزش" نیز .... آنچه من کار خود را از آن شروع می‌کنم، ساده‌ترین شکل اجتماعی است که محصول کار در قالب آن خودش را در جامعه‌ی معاصر ارائه می‌دهد، یعنی همان "کالا". این کالا را من ابتدا به شکلی که در آن ظاهر می‌شود، تحلیل می‌کنم. در اینجا پی می‌برم که از یک‌سو، به شکل طبیعی آن چیزی قابل‌استفاده است، موسوم به ارزش مصرفی؛ از سوی دیگر، حامل ارزش مبادله‌ای و از این نقطه‌نظر خودش یک «ارزش مبادله‌ای» است. تحلیل بیشتر دومی به من نشان می‌دهد که ارزش مبادله‌ای صرفاً «صورت بیان» است، راهی مستقل برای ارائه‌ی ارزش محصور درون کالا، و سپس شروع به تحلیل ارزش مذکور می‌کنم.» (مارکس، ۱۸۷۹)

۸. در این مثال، فرض می‌گیرم که تمام ابزارهای تولید در یک چرخه‌ی تولید مصرف می‌شوند. در بلندمدت، بهای تمام‌شده‌ی ابزارهای تولید برابر با ارزش استهلاک آن‌هاست.

۹. برای سادگی، من سایر عواملی را که برای تولید سرمایه‌داری ضروری‌اند، نظیر بهره بر سرمایه‌ی پولی وام گرفته‌شده یا اجاره‌ی زمین یا ساختار فیزیکی مورداستفاده برای تولید، کنار می‌گذارم. در واقعیت، این بهره و اجاره‌ی زمین از سود ناخالص تفریق می‌شوند تا سود خالص سرمایه‌دار صنعتی به دست آید. مارکس در مجلد سوم سرمایه به‌طور مفصل به بحث درباره‌ی این موضوعات پرداخته است.

۱۰. نظریه‌ی مارکس درباره‌ی ارزش نیروی کار و استثمار، به‌ویژه توسط فمینیست‌های سوسیالیست (فولگل، ۱۹۸۳)<sup>۸۹</sup> مورد مناقشه قرار گرفته و به بسط و گسترش مجموعه‌ای از نظریه‌ها منجر شده است که مجموعاً نظریه‌ی بازتولید اجتماعی نامیده می‌شوند. برای هدف این جستار، این بحث مهم را کنار گذاشتم که در بخش دوم و یک جستار آتی در باب نظریه‌ی بازتولید اجتماعی به آن بازخواهم گشت.

۱۱. استخراج ارزش اضافی مطلق همچنین در بخش‌های عقب‌مانده‌تر صنعتی‌ترین اقتصادهای سرمایه‌داری در زمانه‌ی بحران ظاهر می‌شود. در دهه‌ی ۱۹۸۰، کارگاه‌های دوزندگی پوشاک در مرکز شهر منهتن (نیویورک‌سیتی)، رویارو با رقابت کم‌هزینه از سوی پوشاک وارداتی، شروع به استفاده از نظام کارمزدی کردند. در برخی از کارگاه‌ها، حتی از نوعی نظام تولید خانگی استفاده می‌شد که کارگران دوزنده به‌صورت کارمزدی در خانه کار می‌کردند.

۱۲. برای درک چگونگی امر، بیایید ارزش یک کالا را با  $\lambda$ ، برابر با مجموع ارزش سرمایه‌ی ثابت  $C$ <sup>۹۰</sup> (مواد خام و ماشین‌آلات)، به‌اضافه‌ی ارزش نیروی کار  $V$ ، به‌اضافه‌ی ارزش اضافی  $S$ ، نشان دهیم.

$$\lambda = C + V + S$$

سپس می‌توانیم نرخ سود را به‌عنوان ارزش اضافی ( $S$ ) تقسیم‌بر سرمایه‌ی پرداخت‌شده ( $C + V$ ) تعریف کنیم.

$$P = S/(C + V)$$

همچنین می‌توانیم نرخ استثمار ( $E$ ) را به‌عنوان ارزش اضافی تقسیم‌بر ارزش نیروی کار ( $S/V$ ) تعریف کنیم. مارکس همچنین از  $S$  به‌عنوان زمان اضافی و از  $V$  به‌عنوان زمان لازم یاد می‌کند.

$$E = S/V$$

اگر سرمایه‌دار ارزش نیروی کار را ثابت نگه دارد درحالی‌که  $S$  را افزایش می‌دهد، نرخ استثمار افزایش می‌یابد. ما از پیش اشاره کرده‌ایم که ارزش اضافی می‌تواند یا به‌عنوان ارزش اضافی مطلق افزایش یابد یا به‌عنوان ارزش اضافی نسبی. افزایش ارزش اضافی مطلق توسط شرایط طبیعی، حد روز کاری و حد شدت کار در فرآیند تولید، محدود می‌شود. اما با استفاده از ماشین‌آلات می‌توان ارزش اضافی نسبی را افزایش داد؛ یعنی افزایش زمان کار اضافی نسبت به زمان کار لازم. به‌این‌ترتیب، معرفی ماشین‌آلات روش اصلی برای افزایش بهره‌وری کار و درنتیجه، افزایش زمان کار اضافی و ارزش اضافی است. همچنین، علت محوری بیگانگی کار و استثمار است.

۱۳. بگذارید توجه داشته باشیم که در نظریه‌ی مارکس، توسعه و اشاعه‌ی فنون تولید، درعین‌حال که مشروط به استثمار انباشت سرمایه است، توسط عوامل دیگری همچون سطح تحصیلات و فرهنگ به‌طور اعم و سطح علم و فناوری از پیش به‌دست‌آمده نیز شکل می‌گیرد. بنابراین نیمه-خودآیین است. برای بحث اخیر درباره‌ی مارکس و فناوری، نک. راث، ۲۰۱۰.<sup>۹۱</sup>

۱۴. از لحاظ ریاضیاتی، نرخ سود با  $S/(C + V)$  داده می‌شود که در آن،  $S$  ارزش اضافی،  $C$  ارزش سرمایه‌ی ثابت و  $V$  ارزش نیروی کار است. از تقسیم صورت و مخرج بر  $V$ ،  $e/(k + 1)$  را به دست می‌آوریم که در آن، « $e$ » نرخ استثمار معادل با  $S/V$ ، و  $k$  ترکیب ارگانیک سرمایه برابر با  $C/V$  است. میانگین نرخ سود در کل اقتصاد سرمایه‌داری از طریق رقابت درون و میان صنایع شکل می‌گیرد. (نک. شیخ، ۲۰۱۶: صص. ۲۶۱-۲۷۲) در تحلیل شیخ، میانگین نرخ سود با  $r = P/K = (P/X)/(K/X)$  =  $m/k$  داده می‌شود که در آن،  $P$  سود،  $K$  سرمایه،  $X$  خروجی کل،  $m$  حاشیه‌ی سود و  $k$  فشرده‌ی سرمایه است.

۱۵. آنتونیو نگری (۱۹۹۱: ص. ۱۷۲) این قطعه را نقل می‌کند تا نتیجه بگیرد که خود مارکس در گروندریسه برای پایان احتمالی قانون ارزش تحت سرمایه‌داری استدلال می‌کند که شاید به فروپاشی سرمایه‌داری منتهی شود. اکثر پیروان نظریه‌ی مارکس، این قطعه را برحسب امواج بلند توسعه‌ی سرمایه‌داری که نرخ رشد سریع‌تر ترکیب ارگانیک سرمایه نسبت به نرخ رشد استعمار و به‌این‌ترتیب افول طولانی‌مدت میانگین نرخ سود به آن دامن می‌زند، تفسیر می‌کنند. همچنین، نک. فوکس، ۲۰۱۷.

۱۶. دانش ما درباره‌ی زمان ظهور هوموساپینس در حال بهبود است. تا کمتر از یک سال پیش، شواهد حاکی از آن بود که اجداد انسانی ما در حدود ۲۰۰,۰۰۰ سال پیش ظاهر شدند. مطالعه‌ای جدید بر روی آثار به‌جامانده در اتیوپی، این تاریخ را به ۳۰۰,۰۰۰ سال پیش بازگردانده است.

۱۷. انگلس در پانوش خود بر نسخه‌ی انگلیسی مانیفست حزب کمونیست در سال ۱۸۸۸ نوشت: «پیشاتاریخ جامعه، یعنی سازمان اجتماعی موجود قبل از تاریخ مکتوب، در سال ۱۸۴۷ به کلی ناشناخته بود.» البته این موضوع درباره‌ی کار مشترک قبلی آن‌ها، *ایدئولوژی آلمانی* (۱۸۴۵)، نیز صادق است. انگلس همچنین به تحقیقات جدیدتر اشاره می‌کند: «کشف افتخارآمیز مورگان<sup>۹۲</sup> راجع به ماهیت حقیقی تیره‌ها و رابطه‌ی آن‌ها با قبیله. همگام با انحلال این اجتماعات کهن، فرایند تفکیک جامعه به طبقات مجزا و درنهایت متخاصم آغاز شد.»

۱۸. «پایه‌ی طبیعی کار اضافی به‌طور کلی ... این است که طبیعت وسایل ضروری معاش را -خواه به شکل محصولات زمین، حیوانات یا سبزیجات، یا در شکل ماهیگیری و غیره- با صرف مقداری زمان کار که کل کار روزانه را نمی‌بلعد، در اختیار ما می‌گذارد. این بهره‌وری طبیعی کار کشاورزی (و اینجا ما گردآوری ساده، شکار، ماهیگیری، دامداری را مدنظر داریم) پایه‌ی ارزش اضافی است؛ درست همان‌طور که همه‌ی کارها اساساً معطوف به تصاحب و تولید خوراک است. (حیوانات نیز پوست خام برای ایجاد گرما در اقلیم‌های سرد را فراهم می‌آورند؛ و همچنین برای غارنشین‌ها و غیره.)» (مارکس، ۱۸۹۴: ص. ۷۷۰)<sup>۹۳</sup>

۱۹. البته من به رهبران سوسیالیست انقلابی اشاره می‌کنم که بسیار برای آن‌ها احترام قائل هستم و بسیار از آن‌ها آموختم. ناگفته نماند که سیاست‌های رهبران استالینیست از خود استالین گرفته تا مائو و غیره، خارج از حیطه‌ی علایق من قرار می‌گیرند که بر سوسیالیست‌های انقلابی متمرکز است که حقیقتاً سعی کردند نظریه و عمل خود را بر مبنای کار مارکس و انگلس استوار کنند.

**تقدیم‌نامه:** دوست دارم این جستار را به یار و همراه همیشگی‌ام تیمور ظروفچی - بنیسی تقدیم کنم که هرگز با او در عشقش به فناوری سهیم نبوده‌ام، اما مناعت طبع او به زندگی بسیاری از افراد، از جمله زندگی خود من، غنا بخشیده است.

**قدردانی:** من از رابین چانگ<sup>۹۴</sup> سپاسگزارم که توجه مرا به برخی از تحولات اخیر در بحث اقتصاد اطلاعات جلب کرد و پیشنهادهای دستور زبانی و سبکی سودمندی را در هنگام خواندن پیش‌نویس این جستار ارائه داد. لازم به گفتن نیست که او هیچ مسئولیتی در قبال استدلال من یا هر خطایی در متن ندارد. همچنین مایلم که سپاسگزاری خویش را از هومن کاسبی ابراز کنم که علی‌رغم فعالیت‌ها و مشغله‌های فکری خود، کارشناسانه در امر ترجمه‌ی این جستار به من یاری رسانده است.

---

<sup>۱</sup> Irwin

<sup>۲</sup> Gig economy

\* این جستار برای نخستین بار تحت عنوان «سرمایه‌داری، خودکارسازی و سوسیالیسم: کارل مارکس در باب فرآیند کار» در جایگاه ما در جهان: نشریه‌ی سوسیالیسم بوم‌شناختی در ۱۴ ژوئن ۲۰۱۸ منتشر شد.

<sup>۳</sup> Automation

<sup>۴</sup> McKinsey & Company

<sup>۵</sup> Harry Braverman

<sup>۶</sup> *Labor and Monopoly Capital*

<sup>۷</sup> *What Is Economics*

<sup>۸</sup> Objectification

<sup>۹</sup> برگرفته از: کارل مارکس، سرمایه مجلد اول، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر لاهیتا، ۱۳۸۸: ص. ۱۹۷.

<sup>۱۰</sup> Shaikh

<sup>۱۱</sup> همان: ص. ۲۰۰.

<sup>۱۲</sup> همان: ص. ۲۰۱.

<sup>۱۳</sup> Cooperation

<sup>۱۴</sup> همان: ص. ۳۵۸.

<sup>۱۵</sup> Manufacture

<sup>۱۶</sup> همان: ص. ۳۷۴.

<sup>۱۷</sup> همان: ص. ۳۷۲.

<sup>۱۸</sup> Real subsumption of labor

<sup>۱۹</sup> Formal subsumption of labor

---

<sup>۲۰</sup> *Principles of Political Economy*

<sup>۲۱</sup> همان: ص. ۴۰۴.

<sup>۲۲</sup> همان: ص. ۴۰۶.

<sup>۲۳</sup> *Automaton*

<sup>۲۴</sup> برگرفته از: کارل مارکس، گروندریسه، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر لاهیتا، ۱۳۹۹: ص. ۵۵۲.

<sup>۲۵</sup> *Fixed capital*

<sup>۲۶</sup> *Matières instrumentales*

<sup>۲۷</sup> همان.

<sup>۲۸</sup> همان: صص. ۵۵۲-۵۵۳.

<sup>۲۹</sup> همان: ص. ۵۵۴.

<sup>۳۰</sup> همان: ص. ۵۵۳.

<sup>۳۱</sup> همان: ص. ۵۵۸.

<sup>۳۲</sup> همان.

<sup>۳۳</sup> همان.

<sup>۳۴</sup> مارکس، ۱۳۸۸: ص. ۶۷۳.

<sup>۳۵</sup> مارکس، ۱۳۹۹: صص. ۵۵۹-۵۶۰.

<sup>۳۶</sup> همان: ص. ۵۶۲.

<sup>۳۷</sup> برگرفته از: کارل مارکس، دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران:

نشر آگه، ۱۳۸۷: صص. ۱۶۹-۱۷۰.

<sup>۳۸</sup> برگرفته از: کارل مارکس و فردریش انگلس، *ایدئولوژی آلمانی*، ترجمه‌ی تیرداد نیکی، تهران: شرکت

پژوهشی پیام پیروز، ۱۳۷۷، صص. ۵۲-۵۳.

<sup>۳۹</sup> همان: ص ۴۱.

<sup>۴۰</sup> همان.

<sup>۴۱</sup> *Hominid*

<sup>۴۲</sup> همان.

<sup>۴۳</sup> مارکس، ۱۳۹۹: ص. ۳۸۳.

<sup>۴۴</sup> *Jivaro*

<sup>۴۵</sup> *Descola*

<sup>۴۶</sup> *Howell*

<sup>۴۷</sup> *Carmichael*

<sup>۴۸</sup> *Barker*

<sup>۴۹</sup> Homo-centrism

<sup>۵۰</sup> Speciesism

<sup>۵۱</sup> Richard Levins

<sup>۵۲</sup> *Homo productivore*

<sup>۵۳</sup> Deep Ecology

<sup>۵۴</sup> برگرفته از مجموعه‌ی آثار و مقالات لنین، ترجمه‌ی محمد پورهرمزبان.

<sup>۵۵</sup> Carlos Tablada

<sup>۵۶</sup> *Che Guevara: economics and Politics of Transition to Socialism*

<sup>۵۷</sup> Yaffe

<sup>۵۸</sup> *Labor and Monopoly Capital*

<sup>۵۹</sup> Harry Braverman

<sup>۶۰</sup> Peter Goldman

<sup>۶۱</sup> Chris Smith

<sup>۶۲</sup> Elgar

<sup>۶۳</sup> Robert Gordon

<sup>۶۴</sup> Moseley

<sup>۶۵</sup> Duménil

<sup>۶۶</sup> LevyLevy

<sup>۶۷</sup> Brenner

<sup>۶۸</sup> Jones

<sup>۶۹</sup> Socialist Workers Party

<sup>۷۰</sup> Osborne Hart

<sup>۷۱</sup> De Stefano

<sup>۷۲</sup> Crowdwork

<sup>۷۳</sup> Work-on-demand

از نمونه‌های «کار بنا به تقاضا» یا «کار بر حسب تقاضا» در ایران می‌توان به تاکسی‌های اینترنتی اسنپ یا تپسی، و اپلیکیشن‌هایی نظیر خدمت از ما یا آچاره اشاره کرد که خدماتی همچون تعمیرات، نظافت، امور پادویی و غیره را بر حسب تقاضای کاربران ارائه می‌دهند. شرکت‌ها از این طریق در هزینه‌ها صرفه‌جویی می‌کنند و کارگران در مقابل از هیچ‌گونه خدمات اجتماعی و امنیت شغلی برخوردار نیستند.

م

<sup>۷۴</sup> Howe

<sup>۷۵</sup> Crowdwork

جمع‌کاری یا جمع‌سپاری به معنای انجام کار توسط شمار زیادی از افراد است که هر کدام سهم کوچکی از آن کار را بر عهده می‌گیرند. اکثر آن‌ها از نسل جوان‌تر تحصیل کرده هستند که این شکل از کار را یک منبع درآمد فرعی یا سرگرمی می‌دانند. م

<sup>۷۶</sup> Crowdsourcing

<sup>۷۷</sup> Amazon Mechanical Turk

مکانیکال ترک یک سیستم «جمع‌سپاری» است که درخواست‌کنندگان در آن، «وظایف هوش انسانی» را همراه با هزینه‌ای که مایل به پرداخت آن در ازای انجام کار هستند، ارسال می‌کنند. کارگران در این سیستم وظایف خود را انتخاب می‌کنند، کار را انجام می‌دهند و نتیجه را به دست مشتری می‌رسانند. م

<sup>۷۸</sup> Human Intelligence Task

<sup>۷۹</sup> Brad Smith

<sup>۸۰</sup> Intuit

<sup>۸۱</sup> Current Population Survey

<sup>۸۲</sup> Bureau of Labor Statistics

<sup>۸۳</sup> Federal Reserve

<sup>۸۴</sup> کارگران گیگ عبارتند از پیمانکاران مستقل، کارگران پلتفرم‌های آنلاین، کارگران قراردادی، کارگران آماده‌باش (کسانی که در محل کار حضور ندارند اما در هر لحظه باید آماده‌ی پاسخگویی به تماس کارفرما و ارائه‌ی خدمات باشد، برای مثال، نیروهای پشتیبانی سایت‌ها) و کارگران موقت. م

<sup>۸۵</sup> Casselman

<sup>۸۶</sup> Christian Fuchs

<sup>۸۷</sup> مارکس، ۱۳۸۸: ۱۰۹-۱۱۱

<sup>۸۸</sup> Marginal Notes on Adolph Wagner

<sup>۸۹</sup> Vogel

<sup>۹۰</sup> Constant capital

<sup>۹۱</sup> Roth

<sup>۹۲</sup> Lewis Henry Morgan

<sup>۹۳</sup> برگرفته از: کارل مارکس، سرمایه مجلد سوم، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر لاهیتا، ۱۳۹۶: ص. ۶۵۹.

<sup>۹۴</sup> Robin Chang